اولیائی تحت قبائی

بحمد الله که دریں ایام خجسته فرجام کتاب فوائد انتساب خزینه تصوف دفینه عرفان گنجینه فلاح دستگیری عاصی

مکتوبات جوابی حضرت شیخ شرف الدین یحیی منیری رحمه القوی

مع

مکتوبات حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی سید عبد القادر جیلانی قدس سره

بمساعی جمیله عمده کارپردازان و سنجیده کارگزاران بتصحیح تمام

در مطبع منشی نولکشور کانپور باهتمام بهگوان دیال صاحب طبع گردید

التماس

اس مطبع مین ہر علم وفن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود رہے اونکی ہر ایک شائق کو چھاپہ خانے سے مل سکتی ہے جسکے معائنہ اور ملاحظہ سے شائقین اصلی حالات کتب سے معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیٹل پیج کے تین صفحہ جو سادہ تھے اونپر کتب اُردو دینیات درج کرتے ہین تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانے سے قدردانون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہووے

کتب متفرقات

[illegible] وغیرہ

محامد النبی - از مولوی حامد علی صاحب -

گلزار نعت از منشی رحمان علی صاحب متخلص بہ طپش مطبوعہ مطبع نظامی کاغذ حنائی -

فضائل - الشہور والصیام تصنیف از مولوی محمد رمضان صاحب -

مفتاح القرآن - مصنفہ مولوی محمد عبد الحمید صاحب رفیق رامپوری - مطبوعہ نظامی کاغذ سفید رسمی -

شبیہ احمدی - سراپا سید رسول کا بیان از جمال الدین حسن خان -

مثنوی زائر - دعوت کرنا اسلام کا قبائل قریش کو از نواب شبیر خان -

دوازدہ مجلس مسمی بہ ریاض الازہار از مولوی محمد قمر الدین گوپاموی -

اسرار کربلا - از منشی ظہیر الدین بلگرامی -

چہاردہ مجلس مسمی بہ تاریخ الائمہ - بنابر روایات مذہب امامیہ از سید وزیر حسین سب جج راے بریلی -

دہ مجلس منظوم - معرکہ کربلا علی الترتیب جو دہ مجلس ہین -

دہ مخزن - مصائب کربلا از حکیم نصر اللہ خان تخلص وصال -

چہل مجلس شبیری

سید وزیر حسین [illegible]

دہ مجلس [illegible]

[illegible]

بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

رسالہ فیض مقالہ معدن مضامین تصوف و عرفان مخزن فلاح و رستگاری

مکتوبات جوابی

حضرت شیخ شرف الدین یحییٰ منیری قدس سرہ

مع

مکتوبات

حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی سید عبد القادر جیلانی قدس سرہ

حسب تحریک بندۂ الفقرا مفتخر زمن جناب مولانا محمد ابو الحسن خلد مسکن

در مطبع منشی نول کشور واقع کانپور طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی رسوله محمد وآله اجمعین اما بعد
بدانکه این چند مکتوبات مرغوب که به تحریر پیوسته قدوة آنست که در مدت بیست و پنج
سال شیخ الاسلام مخدوم جهانیان شرف الحق والشرع والدین دام ثوابه
بخدمت شیخ مظفر مرحوم ارسال می فرمودند در ذیل بعضی مکتوب مسطور بود که این
مکتوبات من حل مشکلات و معاملات آن برادر است باید که کسی را ننماید که فتوح
افشاء سر لازم گردد تا برادران هر بار مریدان التماس می کردند که انتساخ
کنیم تا سبب استفاده گردد و از کمال رأفت کسی را نمی نمود و مهر کرده ارسال
بسپاداشت آن ملاطفات را مجرد این مسطور مشاهده کرده دوازده و دو بیست
چند مکتوب دیگر زیاده بود که چون هنگام رحلت شیخ مظفر مرحوم وصیت کرده
که در گور کفن من دفن کنند بسبب وفای وصیت جمله در کفن آن نهاده شد
تا آن اسرار پوشیده آن بزرگوار پوشیده رفت کاتب ملاطفه محقر درمیان حضرت
مانده بود بخط شیخ الاسلام که پیش این دعاگو است این چند مکتوبات از آن

صاحب جمالی ؛ ازینجا معلوم شد که نتوان دانست که فتحِ باب طالب از راه نعمت بود یا از راه محنت یا از راه عطا باشد یا از راه بلا که الفِ الربوبیة غیر معلولة او جبرت الاحوال کلها علی العباد علی سنن ؛ احد لا حاطه علم العبد علی الربوبیة ذات الله تعالی لصفاته غیر محاط بیت هر چه در عالم سوزی و سازیست ؛ اندر ان مر خدا را رازیست ؛ عاقبت و خاتمت با و جملهٔ مومنان بخیر باد آمین یا رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب دوم در جواب عریضهٔ بندگی شیخ مظفر رحمة الله علیه

امام مظفر بدانکه این قسم از معاملات نیست از علم مکاشفات است و علم مکاشفات در قلم آوردن رخصت نیست اما اینقدر که نویسند آنست که موجودات محسوس را عالم ملک گویند و موجودات معقول را عالم ملکوت گویند و موجودات بالقوه را عالم جبروت می گویند و هر چه ماورای اینست آنرا عالم لاهوت می گویند و برین عبارت هم گویند ملک عالم شهادت است و ملکوت عالم غیب است و جبروت عالم غیب غیب است خداوند عالم جل و علی غیب غیب غیب است بعد تقریر همچنین می کنند که لطافت عالم ملکوت بغایت لطیف است و لطافت عالم ملکوت هیچ نسبتی ندارد با لطافت عالم جبروت ؛ هیچ نسبت ندارد بالطافت ذات پاک خداوند جل و علی که لطیف لطیف لطیف است هیچ ذره از ذرات عالم ملک نیست که ملکوت با آن نیست و بران محیط نیست و هیچ ذره از ذرات ملکوت نیست که جبروت با آن نیست و هیچ ذره از ذرات ملک و ملکوت و جبروت نیست که خداوند جل و علا با آن نیست و بر آن محیط نیست ازان آگاه نیست وهو اللطیف الخبیر اوست که لطیف مطلق است چون لطیف مطلق بود محیط مطلق باشد که هر چند لطافت بیشتر احاطت بیشتر ازینجا فهم بکن وهو معکم اینما کنتم و نحن اقرب الیه من حبل الورید اینست که گفت رباعی ای آنکه تو گم کرده گم کرده ؛ هست اندر تو تو خود را پرده ؛ سر گنجی که فلک بر آن سر گردانست

آن گنج یقین ترا درون جانست + و از اینجاست که می گویند ملک با ناسوت و ملکوت با
وجبروت با لاهوت و خداوند جل و علی با نسبت از اینجاست که می گویند حقیقت انسانیت
مظهر و آئینه سر الوهیت است چنانکه گفت مثنوی تا نباید جان آدم آشکار + ره
ندانستند سوی کردگار + ره پدید آمد چو آدم شد پدید + زو کلید هر دو عالم شد پدید
زیاده ازین نبشتن نتوان که دراین سیاست در کار است رباعی زنهار مگوی
سر سر عجم + گر عاشق صادقی تو اسرار + دیدی که بشکر عشق رفتی + حلاج نگفت ز
رفت بر دار + در وقت خویش بدعا یاد آورد والسلام فایده این حدیث در سوره
عنکبوت در زیر این آیه ووصینا الانسان بوالدیه احسانا الی آخره وان جاهداک علی ان تشرک
بی مالیس لک به علم فلا تطعهما الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون فامر الله تعالی بطاعة الوالدین
فی الواجبات و فی المباحات و نهاه عن طاعتهما فی المحظورات فایده ای
برادر آنکه در کسی بنظر نقصان می نگرد آن نقصان اوست صنعت صانع حکیم کامل
است در آفرینش جمله چیزها بیت نقاش چو کامل است در صنعت خویش + ناقص نبود
هر آنچه بنگارد او + و چون علم او بر وجود موجودات سابق است هر آینه ادراک معلومات
کند قبل وجودها چون در علم او نقصان نبود در معلوم او نقصان نبود بیت گر تو خوبی
بسوی زشت بخواری منگر + کاندرین ملک چو طاوس بکار است مگس فایده ای
برادر آدمی زاده مورچه ایست در فلوات هذا المکان سرگردان مانده می خواهد که در
زبان لطیفه بکه رسد محال است عزیزی گفته است رباعی در واکه عجم کوه بیکاه افتاده
معشوق دل مورچه باه افتاده ست + این واقعه طرفه براه افتاده ست + درویش بعشق
پادشاه افتاده ست فایده ای برادر عاشق باید که نوعی از انواع معشوق باشد اگر نیست
لطف بود مر او را بر آید و اگر قهر بود مر او را معشوق ز دو بر آید و انچه مراد معشوق از عاشق
بر آید تمام تر بود والمحب الصادق من یجعل مراده تبعا لمراد محبوبه همچنین است

چه بد که شود لیلی نجا توفی چه بد گر چه بنشینی و نبینی روی او؛ تو تماشا سازی زنگ
کوی او؛ والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب چهارم در جواب عرضداشت انکه
امام مظفر سلام خواند بیت اصل همه عاشقی ز دیدار افتاد؛ چون دیده بدید ا
کار افتاد؛ بحمد الله هر چه آن برادر می بیند یا می شنود همه علامات صحت کار و فتح
باب است خاطر جمع دارد از مجاهده و مکابده منهزم نشود و دشوار نشمارد که رنج و مشقت
طالب را به مقدار مطلوب است نظر آنجا دارد تا قبض و حزن به بسط و فرح بدل گردد رنج
و مشقت روح راحت نماید بیت رایگان رنج نمی نماید یار ؛ گل نیابد مگر گزیده خار
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا تمام است جواب دیگر فیض واجب الوجود از هیچ
وجود ممکن ممنوع نیست و رحمتی وسعت کل شی عبارت ازین است و اگر تقصیری
میرود از جهت ناقابلیت خود است تا آئینه بی جلا بود صورت در وی کی پدید آید
بیت سعدی حجاب نیست تو آئینه صاف دار ؛ زنگار خورده کی بنماید جمال
دوست ؛ جواب دیگر آنچه اگر وارداتی غیبی کسی را مغلوب گرداند و دران
حال فریاد و شور و حرکات و سکنات غیر معهود از وی در وجود آید معذور بود که
تکلیفات شرع بر عقلا جاری است نه بر دیوانگان العشق جنون الهی از اینجا است
که گویند العشاق لا یواخذون بما صدر منهم بیت چون بگوید نیست بیهوده سخن
تو سخن بیهوده از مستان مگیر ؛ جواب دیگر کار سالک در حین سلوک صبر است
نه قلق و اضطراب استعداد هر یک چنانچه هست او میداند چون معطی جواد است
و محل قابل بود فیض خود رساند الله اعلم حیث یجعل رسالته هر چند از فضل گوید که آیه
ادعونی استجب لکم بنده را آن نیکوتر که ادب نگاه دارد و بر عجز خویش سر افکنده و از
ناشایستگی خود شرمنده بیت آنجا که توئی من آمدن نتوانم من ؛ خود چه
کسم که پیش من آئی تو ؛ ای برادر دران کوش که نماز بسیار چون گذارم و بیار روزه

بسیار چون آرم و دران کوشم که این نفس کافر را چون بر دارم که راه بحق سبحانه و تعالی را پیدا کنم
که نه در آسمان است و نه در زمین نه در مغرب است نه در مشرق است حق سبحانه تعالی در درون تست از دل
از قرآن شنو سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسکم افلا تبصرون پس ازین طایفه بشنو که گفته اند رباعی

ای آنکه همیشه در جهان می پوئی	این سعی ترا چه سود دارد گوئی
چیزی که تو جوئی نشان او نی	با تست همی تو جای دیگر جوئی

و آن حقیقت انسانی است که مظهر و آئینه سر حقیقت و الوهیت است اینست که گفته اند
مثنوی تا نیامد جان آدم آشکار، ره ندانستند سوی کردگار، چون پدید آمد جان آدم شد
پدید، زد کلید هر دو عالم شد پدید، قشر از دریا جدائی می کند، بر جهبری گدائی می
کند و معلوم است که یک عالم پر فرشته مقدس و مطهر خاک تیره را چون سجده کنند خاک
ملوث و مظلم خلیفه چون دانند خلق آدم علی صورته چون کشف شود این همه ذوق و مثنوی

گنج خود در قعر جانش بست کرد	تا کسی اینجا نیارد دست کرد
آسمان و عرش و عنصر جمله پست	خاک الحق جمله را افسر نکوست

رباعی دل پادشاه است یگانه در ملک وجود، نقد است یقین که نیست جز معبود، دل کعبه حاجت است در راه صفا، در عالم دل درآئی گر خواهی سود، حق سبحانه
تعالی این دولت آن برادر را میسر گرداناد و توفیق رفیق کناد بسم الله الرحمن الرحیم
مکتوب پنجم بیت صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی، بسیار سفر باید تا پخته شود خامی
ای برادر آن سعی و احوال که بر آن برادر میگذارد و در آغاز سوز اگر بلا زم وقت او شود
خام بماند و پخته نگردد و نمودن و ربودن و حال مختلف صفات باید تا سود و بهره دهد پخته گردد
چنانچه میوه را آفتاب و حال مختلف شود پخته گردد گاه آفتاب گرم باید گاه قبض گاه بسط و گاه جمع و گاه تفرقه
و گاه غیبت و گاه حضور و دکان ... حکمت است تا گرداند و در دل آغاز است هنوز تا قیام صفات
بشریت است و صفات بشریت منافی حقایق است پس تا صفات بشریه باقی بود و ارد ... نبود

تراکه بقا دارد مع المنافی محال بود ازینجا این مسئله تمام حل خواهد شد حدیث ای برادر دل فهم
انا الاسلام وانا السیف ابتمعنی است که زنار نبدانیده است طالبان که گفتند
اسلام ظاهر با کفر باطن نفاق بود و نفاق بتر از کفر است بدین معنی مغلوب گشتند
زنار در میان بستند بحکم حال نه بحکم اعتقاد و این نه کنند تا پدار و تا درین مقام غلط
نشوند و لهذا با تیغ پیش او کرد لست پاتنگاه من ہیج حسن بتیمه مهاجرا الی الله ورسوله ثم
یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله نقد شد و من قتلته فانا دیته حاصل گشت دیا برعجز و
بیچارگی طالب بخشید نیست و غالب انیست انگاه اورا از میان بر داشتن است جهاد
توحید بر و کشتن کردن است وحده لاشریک له دولت ابد الاباد و بیت لطفی بکن
از کرم زانهم بردار تا زحمت من زراه تو کم گردد ای برادر اگرچه حجاب از حد بیرون
است اما از روی تحقیق همین نفس کافر است که راه به گرفته است و همه طالبان و
سالکان عالم از دست کافر خون خورده اند و خورند و خواهند خورد و چه کنند
الی الشران یکون لصاحب النفس الیه سبیلا و چون سلطان العارفین قدس الله
سره العزیز در میان مناجات خود می گفت الٰهی کیف الطریق الیک جواب آمد
دع نفسک و تعال بیت از ین کافر که مارا در نهاد است ٭ مسلمان در جهان
کمتر فتاد است ای برادر چندین مجاهدات و ریاضات که وضع کرده اند و تنهائی
و گرسنگی و تشنگی نهاده اند مقصود از آن برداشتن این نفس کافر است از
راه که تا این نفس کافر از راه بر نخیزد بیچاره طالب بمطلوب نرسد و جمال لا اله الا الله
نه بیند ازینجاست که درویشان گویند مصرع یک قدم بر نفس خود نه دان دگر در
کوی دوست ٭ و نیز چون بفضل الله تعالی و توفیقه این نفس کافر را از راه
بر داشتند همه این گفتند رباعی معشوقه عیان بود نمی دانستم ٭ با من بمیان بود
نمی دانستم گفتم بطلب مگر بجائی برسم ٭ خود تفرقه آن بود نمی دانستم ٭ اهل اشارت درین آیه

که نحن اقرب الیه من حبل الورید می گویند هرچه وهم بدان رسد وعقل آنرا صورت کند و
خیال آنرا بگیرد و فهم آنرا دریابد ذات پاک حق سبحانه تعالی از آن منزه ومقدس است
و با این همه از رگ گردن تو بتو نزدیکتر است که قرب مخلوقات بیکدیگر قرب مجازی که
را در وی مدخل بود بصورت یا بمعنی و قرب حقیقی آن بود که هیچ وجه از وجوه قابل بعد
نشود اینست که گفته است بیت من او نشوم ولیک بی او نه ام واینکه نیز گفته اند
آنکه گفته اند نظم ای در طلبت گره گشائی مرده + با وصل تو از جدائی مرده + ای
بر لب بحر تشنه در خاک شده + وی بر سر گنج از گدائی مرده + ازین تقریر جمله معلوم
گشت که نفس کافر راه گرفته است پس طالب را هرچه افتاده است با نفس کافر افتاده
است و هر آنچه این نفس کافر از راه برخیزد بر طالب فرض عین است بحکم حال درین
چه کعبه و چه بتخانه و چه دستار و چه زنار و چه صومعه و چه خرابات هرچه مثل این شود
اینجا بوده است اهل عادت وغفلت را ازین چه خبر گفته ایشانست لطف در
بتکده گر خیال معشوقه ماست + رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست + گر کعبه از و بوی
ندارد کنشت است + با بوی وصال او کنشت کعبه ماست + حدیث کار افتادگان دیگر است
وکار اهل عادت وغفلت دیگر هرچه در حق ایشان گفته اند و گویند همه از غفلت و
افلاس خود است وسنت خداوند با طالبان خود همین رفته است والده و همشیره
و برادران خود را دعا کاتب رسانند عاقبت و خاتمه بخیر باد آمین بسم الله الرحمن الرحیم
مکتوب ششم مولانا مظفر بدانند چون گور خانه شده بدانند که گور بی مرگ شود
اسیرا که سوی تو اقبال آن نمود تو جمال خود نماید بس باشد فقد قامت قیامته نقد گردد آ
درین قیامت سست گشته شود و لیکن این طایفه غربت حقیقی نیست که در شهر خود غریب
گردد آن غربت عالی الهمت این غریب بود مگر سالک راست از در آشنائی بیگانه از
قرابت و قرابت و از شهر بی شهر و از خلق بی خلق و از کس بی کس این روش روندگان

دراه رفتگان ست ای برادر شکسته هیچ قیمت ندارد و گر دل هر چند شکسته تر با قیمت
تر موسی علیه السلام در مناجات خود گفت الهی این اطلبک فرمان شد انا عند المنکسرة
قلوبهم لاجلی العلم علمان علم باللسان و علم بالقلب و علم است که از دل است
د عالم و عارف اوست که علم اولین و آخرین در و مکنون است هر چند دل مصفا تر
و منور تر مفهوم او دقیق و لطیف تر است اینست معنی آن حدیث من عمل بما علم
ورثه الله علم ما لم یعلم خاطر جمع دارد و همه نشان راست است و در کار بودن کل
باختن کل یافتن است هر که کل باخت کل یافت لا یصل الی الکل الا من انقطع عن
الکل و آنچه گفته می شود همه درین باب ترغیب است ترک کل و بشارت است که درین
کار توفیق یابد انشاء الله تعالی بوقت کار موقوف است به تعجیل بر نمی باید که هر چیز را
حالی و وقتی است که بدان وقت راست آید و این کار نتیجه و ثمره کمال عشق است که
او را منع و عطا رد و قبول و رحمت و لعنت یکی گردد و هذا الکمال فی العشق لیس با داره
کمال تا فرق می کند ناقص است کمال آنجاست که فرق نماند بدین معنی ست که کسی در باب
آن مهجور مردود می گوید مثنویات از عالم اگر عالمیان بخبر اند ؛ از حال من آن
به که تو حاکم والی ؛؛ هجران تو خوشتر از وصال دگران ؛؛ منکر شد بدیت به که رضا ی
دگران گویند ازین لعنت او را چندین فخر است که دیگرانرا برحمت کسی او را گفت
این گلیم سیاه لعنت چرا از دوش نمی اندازی گفت بیت می فروشم گلیم می نفروشم
گر بفروشم برهنه مانم دوشم + اما این معنی در کارخانه عقل نیست عقل ازین معنی
مفلس و عاجز است این از عالم عشق است اینجا نشان ازین معنی یا نبرا العشق جنون
الهی کار دیوانگان دیگر است و کار عاقلان دیگر جوابی دیگر که در عرضداشت نوشته بود
اهل این سوال اشارت به هدایت خاص دارد چنانکه گفت والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا در فاتحه بعضی را چنین پیش می آید چنانکه در ایاک نعبد و ایاک نستعین

درین هر دو کاف خطاب آن برق دلست اصحاب خلوت را ازین نوع بسیار باشد و آنچه
منفعت تر ازین بوده است ازین زبان گذشته است هرچه نصیب و حظ تو از کار
تو ساقط گشته نماند مگر حق خالصاً لله گشته تا نصیب و حظ باقیست خالصاً لله در
در باقیست خواجه جنید رحمة الله علیه را پرسیدند چه گوئی در حق کسی که از کونین
گذشته بود و نمانده باشد او را در ملک نگرد و خسته نه باقی گفت و الکرامات
عبد و ان لبقی علیه درهم الغرض هرچه در راه پیش آید بر آن شکر و هرچند نعمت و
کرامت گوناگون بود خاطر جمع دار و هر حجب می بیند یا می شنود همه گشتن دعا
بر اصل است در کار خود جد و جهد باید نمود بنده را همین است الفضل لمن فضله
الله لا بالعمل و لا بالجوهر با این همه از عمل و بندگی چاره نیست چنانکه از مرگ چاره نیست
پیش ازین جواب مکتوبات نیز نمبه نوشته شده است مطالعه خواهد کرد بسم الله الرحمن الرحیم
مکتوب بیست و ششم برادر اعز امام مظفر سلام و دعا از کاتب شرف منیری مطالعه کنند
غرض آنکه مکتوب آن برادر رسید در آن نوشته بود که حجاب همین وجود است
همچنین آنکه گفت شعر اذا قلت ما اذنبت قالت مجیبة — وجودک ذنب لا یقاس
بها ذنب تمام گفته است اگرچه حجاب ها بسیار است ولیکن همه را اصل همین
و همه مبنی برین است خواجه عطار رحمة الله علیه همین گفت بیت ای که تو ظلم کرده
گنج کرده هم هست اندر تو لیکن تو خود در پرده ای هر که هست پرده خود شده است و
در پرده خود محجوب مانده اگر این پرده برخاست همه پرده ها برخاست ازینجا
کسی می گویند دوستی او از دشمنی خود خیزد هرکه دشمن خود نیست در محبت او صادق
نیست تا می گویند در عرصات قیامت چون علم عشاق نصب کنند یعنی خواص حضرت
را او نصب کنند و گویند شما از آنجا خود دوست داشتید و درین عالم آنکه نظر به خود دارد
محجوب بود و از وی [illegible]

وہجر ہمہ یکسانست اگر فرق می کنند ناقص بود زیراکہ او را نظر بر مراد محبوب بود نہ بر مراد
خود تا عزیزی می گوید اگر عاشق در بر آید کار خود کوشد ہرگز خلعت وصل نپوشد
عاشق را باید کہ ہمت در بر آمدن مراد معشوق بود پس عزیز دیگری گوید آنکہ محبوب را
برای خود دوست دارد یا خود را برای او دوست دارد مخلص نیست زیراکہ خودی
او را در نظر است آنرا کہ خودی در نظر بود او را در عالم اخلاص چہ خبر بود در ظاہر حظ
او را تعظیماً لحقہ دوست داشتن و خود را یکلی نابود نہید انگاشتن است حاصل الامر تا
از تو در تو خبری باقیست ذکر اخلاص ریاقیست آن برادر اول قوی دارد و ہمت
بلند دارد و امیدی صادق کہ ظہور این دولت از محلی پیدا شد کہ عقول ملکی و بشری
و ادراک آن عاجز اند نہ بینی کہ مردی مزدوری مہتر شعیب پیغمبر علیہ السلام راضی شدہ
از برای تزویج صالحہ دہ سال شبانی کردہ و در طلب آتش قدم زدہ نور قدم در نظر آمد
تا گفت انی آنست من جانب الطور نارا و ناگاہ مبشر عنایت با خلعت نبوت و تشریف
رسالت در رسیدہ این را عقل ادراک کجا کند عاقبت و خاتمت بخیر باد والسلام
بسم اللہ الرحمن الرحیم مکتوب ہشتم امام مظفر بعد از سلام و دعا این
ابیات مطالعہ کند مثنویات اوصاف ذمیمہ چون بدل شدند ہر عقدہ کہ در
تو بود حل شد چون نیستی تو شد محقق چیزی ہمہ نعرہ انا الحق اینجاست
نہایت طریقت اینست خلاصہ حقیقت دیگری گوید بیت ہرگز آن
آفتاب اینجا نیافت آنچہ آنجا وعدہ بود اینجا نیافت اینک سلمانی
اینک مسلمانی اینک ایمان اینک مومن اینک توحید اینک موحد کار برآمد
مطلوب در بر آمدہ این کوس دولت بر در او زدہ انا لک ساعت ام ابیت
انت لی سنت ام بیت اینست کہ گفت بیت روییست اینست و جہان با
وصال دوستان را با جمال ذو الجلال دیگر شنو آنکہ گفت مثنویات

ای خواننده خدای را بعبادت	دوری ز حقیقت شهادت
تا کی بزبان خداپرستی	این نیست اگر هواپرستی
توحید نه کار آب و خاک است	آن در دل صاف جان پاک است
خود را بر کار رهبری بیند	تا باز رهاند از این بند

مکتوب شبلی برده است حضر چون می رفت این قصه نوشته آمد و السلام بسم الله الرحمن الرحیم
مکتوب پنجم حدیثا این بار مکتوب آن برادر در طرزی دیگر بود و ذوقی دیگر داشت علی
فتح باب همی نماید مبارک باد چون کار بفضل است نه باستحقاق این چه عجب است سحره
فرعون را که بیدار در سحر و ساحری غرق بر خاسته و در تمرد و تکذیب موسی علیه السلام کمر بسته و
بعزت آن ملعون که بتره فرعون انا لنحن الغالبون سوگند خورده ساعتی نگذشته بود که تاج
معرفت بر سر ایشان نهاده و بر تخت توحید نشانده و عارفان حضرت خود گردانیده تا همت
از دنیا و آخرت یکبارگی درگذشته و ندا در عالم داده که والله خیر وابقی اینست که گفت
روی را که خدا آراید گرد دست مشاطه نرسد شاید اگر نفس کافران برادر زبون او گرداند
از حیات تهی که عارفان را مرگ محض است باگذارند و بحیات حقیقی که ابدیست زنده گرداند
چون تعرض نشاء صفت اوست دور نبود بل احیاء عند ربهم اشارت بهمین حیاتیست قطعه

ما چون زهوا ایم اول درین کاخ فنا	باز بر آخر بران و سببی که اول باره
جان زما بر گیر و ما را با دم خود زنده دار	چیست سرهنگ اجل بر ما موکل آمده

گویند بزرگی بعد از مرگ بخندید گفتند عجب خندیدن بعد از مرگ گفت عجب از کسانیکه دوستان
خدای را مرده دانند بخندم که من زنده ام و همه دوستان خدا زنده اند و این حدیث همدرین
معنی است الا ان اولیاء الله لا یموتون ولکن ینقلون من دار الی دار و همچنین هر که علایق
این عالم فانی را از خود قطع کند و کوشش او بعالم قدس افتد و در بسته محبت حق جل و علا گردد ظاهر حیات
او باطل نگردد بلکه این حیات محسوس او را محض مرگ نماید تحقیقا آن حیات اینست معنی آنکه

گفته اند چون کان فتاده فتنه کان نهاده با شریعت با سوز و راتی روشنائی آید نیک
با فقر و راتی پادشاهی آید * فائده قول بیشتر علمای شریعت و متکلمان اسلام
آنست که روح جسم لطیف است در آمده در جسم کثیف و آن تن مردم است و
دلیل برین قول و آیات قرآن و اخبار پیغمبر صلی الله علیه وسلم الا آنکه کیفیت جسم لطیف
ما ندانیم که حقتعالی ما را بدان خبر نکرده است ولیکن در کتابی که آنرا اقلیم الاسلام
نام است آورده است که خواص بدان مخصوص باشند و بر ایشان واجب است که
با غیر که اهل نباشند نگویند که موجب فتنه شود بسبب قصور فهمها و پوشیدن پیغمبر صلی الله
علیه وسلم مر روح را ازین قسم است اما او را مکشوف بوده که هر که روح را نشناسد خود
را نشناسد و هر که خود را نشناسد پروردگار خود را چگونه شناسد یعنی اولیا و اصفیا
علما و حکما را نیز مکشوف است و نگویند و ساکت باشند از آنکه حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم ساکت بود نگاهداشت آداب شریعت بست تا فی زبان از بیان آن راز
که تا از سالکان نگویند باز * فائده بزرگان گفته اند کوه احد را حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در حق او فرمود احد جبل یحبنا و نحبه فردا بیرون سنگی از ظاهر و
برگشتند و بصورت آدمی در صفت صدیقان باشند که صفت صدیقان در دنیا لب
بود لاجرم همبران صورتش گردانند اینجا می آید که کسی گوید که کوه احد جماد است و از جماد محبت
و عداوت درست نیاید که دانستن محبت و عداوت لازمه حیات است جواب آنست
احد جبل یحبنا و نحبه این اخبار است از صاحب دل یعنی از حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم و اصحاب قلوب که جماد خبر هم دانند شنوند که دیگران را از آن خبر نباشد عجب نیست زیرا که هیچ
نصیحت تا آورده که اهل کشف از تسبیح جمادات آگاه اند و در تسبیح و تسبیح له ما فی السموات و
ما فی الارض سماعها دارند است گفته بابت پیش بود این سنگریزه ساکت است پیش با حضرت
فرموده است * و در قصص الانبیا در ذکر حضرت سلیمان علیه السلام آورده اند که کل عالم با جزا چو جمله تو خو عاشق

در طالب اند را نیمی گفته اند تا نشوی صد هزاران راز در موی نهند ⁂ درویش از سر خود و شوری نهند ⁂ ذره ذره عاشقانت در هوا ⁂ پر شده از پرتو عشق خدا ⁂ جمله ذرات پیدا و نهان + نقطهٔ عشق اند در هر دو جهان +

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب دهم ابیات ذوقی را نیست ره در حضرت تو ⁂ همه عالم توئی و قدرت تو + وجود کون ظل حضرت تست ⁂ همه آثار صنع و قدرت تست ⁂ آنکه نوشته بود کفر و شرک است و زنار می گفتند و نمی دانستم که چیست اکنون دانستم که چیست این فتوحی پیش بزرگ پدید آمده اگر ترا فتوح نموده اند انشاء الله تعالی بعد ازین جمال خود ایمان بینی اینست که گفت بیت کفر اندر خور خود قاعدهٔ ایمانست + آسان آسان بکافری نتوان رفت آنکه روزی بزرگی نماز میکرد در وقت شروع گفت کافر شدم و زنار بر خود بستم الله اکبر این فهم کرده است که کفر آن بری مما تشرکون حاصل نشود جمال انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا جلوه ننماید و تا سر رشته واعتصموا بحبل الله جمیعا زنار باطن نگردد و زنار گبری هرگز گسسته نشود این فهم نیز از عالم بصیرت است دلیل آنکه از اطراف نصیبی پدید آید دل خوش دار و در کار باش تا فرید پدید آید آنکه نوشته بود مرا فرمودی نشستن که کفر این زنار چیست همچنین می بینم که تا آخر الا آنکه حاصل نشود جمال الا الله هرگز جلوه ننماید این نظر نیز از جمله سطر این راه است و دقایق این کار هر چند دل مصفا تر نظر ها صافی تر و آنکه نوشته بود که این فهم نیز می کنم که بعضی معنی را که بزرگان ذکر می کنند زلف و خال و کفر و بت و زنار و صورت ضرورت آن معنی جز بدین عبارت نیاید ای برادر اصحاب سلوک را چند معنی پیش می آید و آن همه از عالم ملکوت است چون خواهند که درین عالم در عبارت آرند جز بعبارت کفر و شرک و زنار و بت و بت پرست نیاید و این خاصه ارباب بصیرت است ⁂ زبان گویان را اینجا راه نیست هر چه می نماید از احوال و معنی صادقان

و مراتب فی منازل سالکان است خاطر جمع دارد که کریمان چون محتاجان را محتاج ایشان
نمانند از کرم نبود که ندهند پس هرچه نیاید دلیل است که خواهند داد تو در کار باش وقت ثمره
دیگر است وقت دادن دیگر و آنکه نبشته بود از خودی خود چون خلاص یابم ای برادر اگر از خود
خلاص یابی وجود لاشی بیابی و بود همه روندگان راه را این تمنا تمام است مصرعه
تا بخت کرا الود کرا دارد دوست ۞ آنکه نوشته بود حال غلبه کرده چنین گمان بردم که
گوئی این سخن کسی می گوید که سبحانی ما اعظم شانی بحروف و صوت می شنوم اینجا اگر
مراد حروف و صوت چه کند جواب این مسئله تمام از خواجه عطار شنو که گفته است اگر شاید
نور حقی بحر استوانی انا اللّٰه را چرا نشاید که منصور حلاج بحر استوا انا الحق را اما آغاز است چون صفا
زیاده خواهد شنید بیت هیچ هستم می ندانم یا نیم ۞ چون همه خود اوست آخر من کیم ۞ و آنکه
نبشته بود خبر قرآنی و سخن همه تاراج شد لاجرم ۞ مصرع ۞ آنجا که سلطان خیمه زد غوغا نماند
عام را ۞ هنوز کار پیش است بیت عشق را امروز و فردائی بود ۞ کفر و دین اینجا و آنجا
بود ۞ ای برادر سعادت آن مرد است که او را بهر و نمایند پس گویند بتخانه و کفر و شرک بدنی
اکنون چنگ بر دامن شخص به کفر بالطاغوت زن تا بدولت و یؤمن باللّٰه رسی و جمال
ایمان بینی مصرع کافر نشوی عشق خریدار تو نیست ۞ و آنکه نوشته بود در خاطر می گذرد
چه مرید باشد که نام پیر بر زبان آورد نام مخدوم می توانم گرفت جواب ازین حد فهم خواهم کرد
کلم لم یفضل ابو بکر بکثرة الصلوٰة ولا بکثرة الصوم وانما فضل بشیٔ وقر فی صدره هرچه ابو بکر
را بود از همین بود دوگانه شکرانه بگزارد و ازین کلمات که میشود که ای کافر و ای مشرک و ای
بت پرست و ای زنار دار و ای سگ گویا از نشانی این باشد در عالم محبت ناز و دلال و کرشمه محبوب
گویند یا محبت این طایفه را و شنیدن این کلمات آن ذوق است که در تحریر نیاید بیت لم یبرق
لم یبرد بیت گه ناز و گه کرشمه گه خشم و گه عتاب ۞ مسکین دلم چرا نشود زین همه خراب ۞ آنکه نوشته
بود در باب شانه که هر جا در مکتوبات باید خواهد همه در شانه فرو خواندم گوئی این شانه در پیش

دل من چیزی بیان می کند نشانهای مخدوم وانچه من پیر سد نوشتن چه حاجت است جزا
نزدیکتر است این معنی به انکه ما صب الله شیئاً فی صدری الا و قد صببت فی صدر
ابی بکر و این صب ازل بدل بود زبان را خبر نه چون دل مرید را با دل پیر مقابله افتد
هر قدر مقابله از ان دل برین دل صب شود واگرچه نشستن و زبان درمیان نبود و چه با
واین استعداد مرید را بغایت عذر است و آنکه می نویسند می خواهند همه بیک دفعه یا بهم
کل من علیها فان تمام شود تا و یبقی وجه ربک جمال نماید ای برادر مقصود جمله طالبان
عالم و سالکان ره دین همین است واین را عالم وحدت گویند همه جا کثرت است و دوی
است مگر اینجا اگر از هزار رونده یکی یا دو بدین دولت رسد بسیار بود و ترا آسان نباید یا ربا
درکار باش تا وقت آید خواجه عطار گوید مثنوی انچه تو گم کرده گر کرده هست اندر
تو تو خود را پرده + هرچه در توحید مطلق آمده است + آن همه در تو محقق آمده است
آدم اول سوی هر ذره شتافت + تا وجود او ره اوراه نیافت + و آنکه نبشته بود که
عورت صاحب جمال با کمال بین النوم و الیقظه جانب را شناس من ایستاده بود ای
برادر در راه سالکان همچنین چیزهای امتحانات حتی لیظهر الصادق عن الکاذب
بسیار است اما چون بر سنت خواجه عالم صلی الله علیه وسلم کار می کنند که مازاغ
البصر و ماطغی سلامت می گذرد تا آن الی ربک المنتهی می رسد بیت جز وصل تو ام
حرام بادا + حاجت که بخواهم از خدا این + و آنکه نبشته بود از رو فقر و غربت حقیقی
می باشد چنانکه کسی را محبوس کرده نباید همچنین مرا نمی باید و لی نمیدهند اگر نمیدهند او نمیبود
اما الامور مرهونه بمواقیتها سنت الهی جاری برین است و آنکه نبشته بود بعضی وقت سستی
پیدا شود چنین و چنان ترتیب آنچنان نگاه نمیتوانم داشت آنزمان نبشته اند که گر طلب
و ترتیب آنکه بود که سست شود و آنکه نبشته بود اقامت فرایض و سنن مستحبات و وضو نماز که
وضو و نماز نمیتوانم کرد این نشان محفوظ است علامت سکر است انست خاطر جمع دارد و کار بود

هرچه نوشته بود از مستی همه دلیل فتح باب ست و آنکه نوشته بود این کلمات از مخارج حروف
و اصوات نمی شنوم مخارج حروف و اصوات از عالم ملک ست آنچه تو میشنوی ملکوت
ست این کلمات را در دلوانگی هستی اثر هم دیگر بود چون از عالم دیگر است هر آئینه اثر
او دیگر بود آنکه عین القضاة رحمة الله علیه فرموده است که در فنا همه سالکان برابر اند
اما در بقا متفاوت فنا بمنزله مرگ ست و در مرگ لابد همه برابر اند و بقا بمنزله نزول ست و نعیم
از سوت در قرب حضرت اهل قرب در قرب متفاوت اند آنچه یاد آمد نبشته شد و ملال هم
آورد و والده و همشیره و برادران و خواهرزاده فخر الدین و تاج الدین را سلام و دعا برسانند
والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب یازدهم ای برادر سنت الهی جاری برین است
که این آیه متضمن آنست که هو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و گردش احوال موسی
علیه السلام هم برین سنت بوده است اولش در تنور انداختند پس در دریا افگندند پس در
دست دشمن انداختند پس قتل قبطی در دست او راندند پس در غربت افگندند پس ده
سال در شبانی انداختند پس در بادیه خونخوار افگندند شب تاریک بود و ابر سیاه
برخاست و برق و رعد غریدن گرفت و گوسفندان رمیدن گرفت و گرگان در
رسیدند و همراه فرزند و گرفته و زن را درد زادن گرفت همه اسباب هلاکی موجود شد
آنگاه موسی صلوات الله علیه در طلب آتش قدم زد گفت انی آنست نارا ناگاه
علی الفتوح ندا از مقصود و مطلوب در رسید یا موسی انی انا الله برین منوال چون
آن برادر را نظر بر عدم اهل صحبت خود بر ناشایستگی خود افتاد از خود و کار خود
ناامید شد دل بر یگانگی خود نهاد اگر وقت فتوح در رسد و در کار گشاده گردد و عجب نبود
مبارکباد والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب دوازدهم احادیث آن
برادر جمله مطالعه کرده شده هر حدیث شوری و غوغا دیگر داشت تا ازین شور و غوغا چه خیزد
آمد انشاء الله تعالی ختم این کار بجمال این حدیث بود حیثیت سخن که ای زاهد و متقی

من کدامی خانقاه ٭ ساقیا باده بده آتش بزن بنشیند راه حدیث اجزای که شرح
مشارق نوشته بود آن مقدار که بیاض سواد بود مطالعه کرده شد موافق خاطر بود
معانی بسیار دارد از هر نوع وجنسی وحالی دران مشغول کنند و است هنوز شده از
سودا کار با معلوم افتاد است علم را در گوشه نهد عاقبت بخیر باد بسم الله الرحمن
الرحیم مکتوب سیزدهم برادر عزیز امام مولانا مظفر سلام و دعا از کاتب
حروف شرف منیری مطالعه کند غرض آنکه پیش ازین مکتوب فرستاده شده و دران
تاکید بسیار کرده مع ذلک تاکید دیگر کرده میشود از تاکید بسیار وارد در حق حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در قصه زید و زینب حق تعالی اخبار کرده است
وتخشی الناس والله احق ان تخشاه و هارون پیغمبر علیه السلام با جلالت نبوت گفته
است فلا تشمت بی الاعداء و مریم مادر عیسی پیغمبر در زادن فرزند بی شوهر گفته
است یا لیتنی مت قبل هذا وکنت نسیا منسیا والسلام لا حول ولا قوة الا بالله
بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب چهاردهم مکتوب آن برادر رسید مطالعه کرده شد غوغا و
شور هر چه باشد خبر فرو بردن و دروغ تازدن راه نیست تا عزیزی گفته است انا الحق
گفتن منصور از ناگنجائی بود هر آئینه حوصله چون وسیع بود دروهمه بگنجد و اگر تنگ بود
نگنجد بیرون افتد این نکته درین باب اصلی قویست خاطر جمع دارد حقتعالی مبارک
گرداند والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب پانزدهم برادر اعز مولانا مظفر
سلام و دعا از کاتب حروف شرف منیری مطالعه کند مولانا حمید الدین ناگوری
را ست رحمة الله علیه رحمة واسعة رباعی گفتگوی بحالت کشف است ٭ هر که گوید از و خیلی بود
حاصل اندر زبان استغراق ٭ شاهد روح جز خدا نبود ٭ چون سالک را ازین آیة کل من
علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام کشف شد وحده لاشریک له معلوم
گردد چرا انا بگوید دیگر چه باید اما چون تشنه غیرت وار سیاست نصب کرده است آدمی گوید من صریح

بالتوحید فقط اولی من حیاء غیره چکنند که لب بر نه نهند بیت زمستی گر بگویید رمز عشقش خون ایشان
در شریعت وار باشد ؛ حدیث ای برادر آنچه اهل ذکر گفته اند درین باب این ست
که ان اول الذکر ذکر الله نفسه هو انا فقد ذکره علی الحقیقة انا و باقی الاذکار کلها بل جمیع کلام
العالم حتی صوت الحیوانات صدا من النفس الکلمة اعنی انا فما دام الذاکر یسمع من
باطنه لا اله الا الله او هو او انت او اسم کان فهو بعد یسمع من الصدا فاذا سمع لنا دم
یقدر علی دفعه فهو الذاکر الحقیقی و اما آنچه می شنوند حق تعالی سالک را نطق تن او فرو
بلکه نطق جمیع جمادات و نباتات و حیوانات را اینجا به بیند اگر می شنود از ایشان
همان ذکری که خود می گوید پس آن ذکر صدا بود هم ذکر او را و این کشف
خیالی بود نه حقیقی و اگر می شنود از ایشان ذکری که مخصوص است بهر چیز
پس آن کشف صحیح بود و حقیقی بود برین دو اصل تامل کند این قسم که
نبشته بود حمل حل خواهد شد ان شاء الله تعالی حدیث ای برادر آنچه از خمخانه
وحدت شراب می خورانند قدح قدح خوش خوش می خورد و به مستی مکن بشنو
که چه می گوید رباعی بر نهند زبان که عاشقانش + در عشق همی خرند گفتار
وید که بسکه عشق رمزی + حلاج بگفت و رفت بر دار + هر کرا آن آفتاب اینجا
بتافت ؛ آنچه آنجا وعده بود اینجا بتافت + آنچه می خوری خوش باد و خوش
تر باد و بسیار کباد اهر و زتشنه تر باد ا بیت هست دریای محبت بی کنار
لاجرم یک تشنگی شد صد هزار اینجا کار بر قدر همت است هر چند که همت بلند تر
تشنه تر هر که صاحب همت آمد مرد شد همچو خورشید از بلندی فرو شد بیت هر کرا
همت درین راه آمد است + گر گدائی سکندر شاه آمد است + حدیث بار رفتت باید کشید
و عده ها رها مست و قهر لطف بر دو باید شد و اگر نه خام ماند آخر کار سالک همین
تشنه تر است بیت تا نگردی نقطه وار سرکی توان خواندن مرا مرای قسم

بیت دیگر هر و گردو زبانه تا خورده ۞ نرسی بر در سراپرده + ای برادر این همه که
با سالک میرود برای برداشتن غیر میرود از میان تا روز بروز نخته تر گردد نه هر هلاک
وهی خاطر جمع دارد رباعی در صحبت تا که غیر ماند ۞ دوو درون کعبه سیر ماند
چون نماند در دل از اغیار نام ۞ پرده از محبوب بر خیزد تمام ۞ اینجا ترا رسد که نقطه
یا وفی غیر کجا غیر مجازی خواسته ام نه حقیقی حدیث ای برادر مکاشفات را نهایت
نیست چون از عالم بی نهایت است در تحریر چون گنجد و در عبارت چون آید
چنانکه گفت رباعی شرح دادن حال عاشق جاودان ۞ از عبارتها برون
و از بیان گر زبان گردد و گیتی سالها ۞ هم نیارد داد شرح این حالها ۞ حدیث
ای برادر هر چند از دریائی بی نهایت خوردن و فرو بردن ولب پاک کردن دشوار
و شوار تر است که بها در عدم شوند بیچاره آدمی که باشد ولیکن چون بدو رسد دریا قطره
بود از نجاست که گفته است امام شبلی رحمة الله علیه زهی روی تحیرا چون مست شد
تشنه تر شد هر چند خورد لولا اذا نیست که گفته بیت مستم مرا شراب ده بیدلم
غرقه و سجده ام آب ده بیهیست و باز گر محبت ذره پیدا شود + کوه از نیروی
او دریا شود ۞ حدیث چون کسی با بلا خو گرفت بلا عیش گشت بدین جهت بیشوا
که دریا فرو برد و از جا بجنبد از نجاست که گفت بیت هر بلائی که جان نماید از و
از یکی در هزار شاید از و حدیث برادر در راه توحید کردن مردانست دریای
محیط است آنجا علم و عقل غرقند نشستن از کجا و گفتن از کجا هر دو هر که درین دریا
افتاد در عالم حیرت افتاده است که گفت فرد قطرهٔ کو غرقه دریا بود + هر دو کونش
جز خدا سودا بود + عزیزی دیگر خوش گفته است قطعه شبی در خود نگه کردم جمالی کبریا دیدم
پس از خود چون بخود رفتم همه یک ملک بقا دیدم ۞ سرا در عالم ناسوت چشم عقل بود انکه چه
در لاهوت چو نبستم چگویم نا چها دیدم + محیطی یافتم کز وی یکی قطره است نفس کل + شدم در

حضرت کانجا همه شاهان گدا دیدم ؛ تجلی کرد نور قدس من اندر دیدهٔ باطن + نظر در هر چه می کردم
همه عالم خدا دیدم اندر من سبب او شد از سبب من خود او را من و چون گویم + که در هیچ
یکی گویان دو گفتن نا روا دیدم ؛ انا الحق گفتم آنجا من طفیلی شد همه گویم ؛ ولی
با آنهمه خود را طفیلی مصطفیٰ دیدم ؛ مگو با من چه دین داری خوشم با دین توحیدش
همه دین بر صواب آمده گر دنیا خدا دیدم ؛ حدیث ای برادر هر چند از فیض
رحمتی وسعت کل شی صب در حق خویش بیشتر بینی تحرز دنیا ز خواری افعال
و مضاعفت بیش کنی در همه از آنجا بینی نه از کار خویش بهشت هر نه که داری
ای تو درویش ؛ آن همه حق شمر نه از خویش ؛ تا سلامت بگذری و زخم نخوری
عزیزی دیگر گوید بیت عزت خود را شاید نی هیچ شکل ای سالک ؛ در کون و مکان
ما را جز خوار نباید دید ؛ دیگر نیز گفته است رباعی هر کس که ذلیل کرد خود را + اندر
نظرش همه ذلیل است + عاشق ز سر آغاز عشق ؛ در دنیی و آخرت ذلیل
است + حدیث پایه شرط این کار قناعت است هر که قناعت نبود او را در
بازار باید رفت و او را این حدیث چه کار قناعت ملکی است که ازو ملکی بیشتر نه
چنانکه گفته اند رباعی هیچ کس را در جهان بهره بر ؛ از قناعت نیست ملکی
بیشتر ؛ هر که در راه قناعت مرد شد ؛ ملک دنیا بر دل او سرد شد + حدیث
رعایت حقوق بر قدر و امکان شرط است تا بسلامت بگذری تا در طور عقل
است راست رفتن است و راست گفتن است و در راست رفتن بی شبهه
مزید بود نه نقصان نه هر که راه راست رود بمنزل برسد از اینجا ست که گفت قطب
هر که در راه محمد ره نیافت تا ابد گردی ازین درگه نیافت + دولت آنجا چو دین
آنجا طلب مرجع اهل یقین آنجا طلب ای برادر آنچه از بعضی منقول است از سکر و غلبه
چیزی افتاده است ایشان را زین سخن در راه ما نیستند و روشن بیان این لفظ است مکتوب

علی السنة یعنی کتمان السر یعنی کتمان سر التوحید و ما لا یحل کشفه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله موید این حروف است در معنی عزیزی می گوید مثنوی او دلیل تو دین تو
راه محمدی :: از زبان تو بیفتیاده مگوی + هرچه او گفت گفت مطلق دان :: هرچه
او کرد کرده حق دان :: خاک او باش پادشاهی کن :: آن او باش هرچه خواهی کن
هرکه چون خاک نیست بر در او + گر فرشته است خاک بر سر او + ازینجا معلوم شود که بعضی
با اهل فضول گمان فاسد بود و جهل خود در راه محمدی نمی روند لاجرم ازین حدیث
بوی نصیب ایشان نه راست رفتن بی راهبر محال است که گفت مثنوی کور
هرگز کی تواند رفت راست + بی عصا کش کور را رفتن خطاست :: راه دور است
پر آفت ای پسر + راه رو را می بباید راه بر :: در مکتوب آن برادر احادیث
بسیار بود چون این قصه دراز است که به پایان رسد حدیث شب رفت حدیث
با پایان نرسید + شب را چه گنه حدیث ما بود دراز + بدین مقدار که نبشته شده است
انشاء الله تعالی غرض حاصل خواهد شد چنانکه گفته است هرجا که کس است یک حرف
بس است والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب شانزدهم برادر اعز امام
مظفر سلام و دعا از فقیر حقیر شرف منیری مطالعه کنند و مقرر آن برادر گردد خاطر بیچاره
آن برادر متعلق بود شاید که در کار آن برادر خللی افتد باطنی و صارفی در میان آید
چون مکتوب آن برادر به کیفیت و منشرح رسید مطالعه افتاد بحمد الله همه خیر بود و همه
موافق خاطر این فقیر بود و احادیث که در باب شنید و دید و نبشته بود همه مقدمات
و معانی سخن و طریق روندگان و سالکان بود بحمد الله علی ذلک امید است که کار بر
آن برادر و در پیش راه راست رود روز بروز فزید گردد تا رونده این راه را انواع متنها
بود که از کشف و کرامات خوانده اند زنهار آنچه بیت و زنار همت شود و بر مراتب ما زاغ البصر و ما طغی
فراموش نه کنند راه دیگر ذکر آن برادر گشاده اند آنچه سحاب غرائب از عالم ملکوت پدید آید

خواهد آمد که آسمان و زمین بار آن نتوان کشید مگر دل هر آینه رستم و هم رخش رستم کشد
قوی دل باشد همه را فرو برد اهل فرید نعره زنند کار طالب حق این است در آن هیچ باکی
نکنند اگرچه غالب آید که مغلوبی بود هلاک نبود و آنچه انوار از جانب زمین ظاهر می‌گردد
سفلی و ملکی یعنی گذشتن است از سفلی و ملکی و آنچه از جانب آسمان ظاهر می‌شود علوی
و ملکوتی است یعنی ترقی است از ملک و ملکوت و آنچه آفتاب و ماهتاب را تمام دیده
آن دل است که منور شده است دوگانه شکر بگزارد و از ظلمات به سرعت می‌گذرد
ان شاء الله تعالی کلی بگذرد و در صحرای دل قمر گردش تمام شود و روشن پیش آید و آنکه
غسل می‌کند قوی کار می‌داند و فواید آن مشاهده شده است و در ذکر گفتن نوعی و همی
تقصیر نبود اگر از ذکر شغل مذکور حاصل گردد دولتی داند و غنیمی شمرد و ذاکر را اصل کار گرسنگی
است هرچند شکم خالی‌تر ذوق فوائد ذکر غالب‌تر و ظاهرتر اگر یک روزه طی تواند کرد تقصیر
نکند و از ضعیف شدن قالب نترسد که مضرت نباشد از آن برادر این کار آید ای برادر
خواهد گرسنگی در تحریر و تقریر نیاید و این کار بی گرسنگی دست نه دهد پیوسته خواهد کرد آنکه
نبشته بود این زمان مطالعه شرح آداب المریدین طاقت ندارم نباید را همین پیش آمده
است نزدیک است که هلاک شود ای برادر این زمان مطالعه دیگر است ان شاء الله
تعالی بعد از این مطالعه دیگر خواهد شد و مفهوم دیگر خواهد شد تجربه دیگر خواهد رسید و ما
ان شاء الله تعالی برسد و آنکه نبشته بود خواجه خضر را دیده است که گوئی بالای آستین
دوگانه گزارده است و شکر بگزارد که آن بشارت است که این کار بر آن برادر را
راست گردد ان شاء الله تعالی و آنچه از خوف مکر شیطان و مکر نفس نبشته بود اما این
زمان آن برادر در این عالم و درین کار آشنا شد در فضل شیطان و مکر نفس شناخت ان شاء
الله تعالی تشویش نخواهد شد باین همه معوذتین خواندن عادت کند و آنکه نبشته بود در واقعه
پیغامبر گرد عالم محسوس نیست برادر آن ملکوتی است اگر ادراک یابند و مثل کجا باشند

نبشته شده است چندان تصریح نکرده شده است والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب
هفتم هم امام مظفر بداند اللهم لا مانع لما اعطیت ای یار چون نیستی تو شد محقق *
چیز دو همه نعرهٔ انا الحق * اینجا ست نهایت طریقت * اینست خلاصهٔ حقیقت + احادیث
آن برادر در حالیه مطالعه افتاد و قاضی زاهد هم حاضر بود او نیز مطالعه کرد ای برادر هوشیار باش
و بیدار باش اگر درین تماشا ها و تماشاها کسی را آن وقت افتد افرءیت من اتخذ الهه هواه
او را پیش آید و در دائره لا در نشود ربانی الاشتباه گردد و ربانی الادنی کیست آنرا
که ابلیس گویند از و بشنو چه می گوید بیت عشق مرا گفت نشین بر در من * مگذار درون
هر که ندارد سر من + ای برادر بعد قطع عقبات در تماشاء عالم ملکوت بسیار کسانرا راه زده
است و ایشان را گمان آنکه مقصود راه یافتیم اینست که گفت رباعی انگه ره ظلم
رخت بمنزل گاهی + کانجا خبر و بصد دلیل آن راهی * چون من دو هزار عاشق اندر
راهی * بیگانه شدند بر نیاید آهی + اما ارباب همت و اصحاب معرفت این
تحفه را در کشف ما زاغ البصر و ما طغی درست کرده اند ملک ملکوت ایشان را
کی سیر توانند کرد منزل همه بعالم قدس کی قدم گاه جبرئیل بود سبحان الله
زهی همت یکی در کار آن مهجوران نظر کن و بشنو که در زاد الارواح آورده
است قال وهب ابن منبه رضی الله عنه قرات فی بعض الکتب ان ابلیس لقی
موسی علیه السلام عند الطور فقال موسی لابلیس بیّن ما قد منعت اذ لم تسجد لادم فقال
ابلیس یا ارادت ان ارجع عن دعوی المحبة فاکون فسألک الی ادعیت محبته فسلم
اران اسجد لسواه فاخترت العقوبة علی کذبی وانت ادعیت محبته فقال یا انظر الی
الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فنظرت ولو غضضت عینیک الرائیه اهل محبت
و ذوق را اینجا کارهاست و سرهاست درین نظر است که عین القضاة رحمة الله علیه
می گوید تو چه دانی که ابلیس کیست جبرئیل صفتی با بدکه فرو دید که او تذکر کند از نمی

كما ان الشاعر تارة يقول كاني من اهوى وتارة يقول انا من اهوى وهذه مزلة قدم فان من
ليس له قدم راسخ في المعقولات ربما لا يتميز له احدهما عن الاخر فينظر الى كمال ذاته وقد تزين
بما لاح فيه من حلية الحق فيظن انه هو فيقول انا الحق وهو غلط غلط النصارى حيث راوا ذلك
في ذات عيسى عليه السلام فقالوا هو الاله وحيث يطلق الاتحاد فيقال هو هو لا يكون الا بطريق
التوسع والتجوز اللائق بعبارة الصوفية والشعراء فانهم لاجل تحسين موقع الكلام من الافهام
يسلكون سبيل الاستعارة كما يقول الشاعر انا من اهوى ومن اهوى انا وذلك ماول
عند الشاعر فانه لا يعني به انه هو تحقيقا بل كانه هو فانه مستغرق الهم به كما يكون مستغرق
الهم به كما يكون مستغرق الهم بنفسه فيعبر عن هذه الحالة بالاتحاد على سبيل التجوز والتوسع ا
خواجه سنائی است علیه الرحمة مثنوی وصف او زیر علم نیست * هر چه در حس تست
آن او نیست آنچه نیز در توهم آید آن ره نیست * تعالیٰ وهم تست الله نیست ۱۲ این
جمله از تقریر امام غزالی رحمة الله علیه نبشته شده است نقل از شرح اسماء الحسنی امام غزالی
رحمة الله می گوید الحق هو في مقابلة الباطل والاشياء تستبين باضدادها وكل ما يخبر عنه فاما
باطل مطلقا واما حق مطلقا واما حق من وجه باطل من وجه فالممتنع بذاته هو الباطل
مطلقا والواجب بذاته هو الحق مطلقا والممكن انه هو حق من وجه باطل من وجه فهو من حيث
ذاته لا وجود له فهو باطل وهو من جهة غيره مستفيد الوجود فهو من الوجه الذي يكون مستفيد الوجود
موجود فهو من ذلك الوجه حق ومن جهة نفسه باطل هو كذلك ازلا وابدا من حيث ذاته لا يستحق
الوجود ومن جهة غيره يستحق الوجود فهو باطل بذاته حق بغيره فعند هذا تعرف ان الحق المطلق هو الموجود الحقيقي بذاته
الذي منه كل حق فيه حظ العبد من هذا الاسم ان يرى نفسه باطلا ولا يرى غير الله حقا والعبد
وان كان حقا فليس حقا بنفسه بل هو حق بالله فانه موجود به ولا بذاته بل هو بذاته باطل
لولا ايجاد الحق له چون آن برادر را ازین نوع پیش آمده است عرف و اصطلاح ایشان را باید که
گفته و شنیده بر قانون و اصول بود و از قانون و اصول تجاوز نکنند تا علم و عقل با تست نه با بر

آن این نوشته شده است مطالعه کنند. بسم الله الرحمن الرحیم. مکتوب پنجم. برادر اعز الله
منظور نظر هر نفس کافر منظور باد و بالنبی و آله الامجاد سلام و دعا از کاتب حروف منیری مطالعه
کند و مقرر آن برادر باد که مکتوب آن برادر مشتمل بر احادیث بدست قدوه مولانا
تقی الدین رسیده بود مطالعه افتاد و کیفیت تمام معلوم گشت ای برادر چون ثبوت
و حدوث دعوی قدس ظاهر است که معرفت عزت او را نشاید و در عالم ما ممتنع الوجود
است پس یقین باید دانستن که با یکی از ثبوت و حدوث یا در قدم است یا در
عدم از اینجا همان می آید که آن عارف گفته است عدم ما لا وجود له محدث را چون
تقدیم راست نیست عدم شده عزیزی دیگر میگوید قطعه چون قدس خدا
لا یزال است ؛ پیش دم زدن کراهیت است ؛ دعوی کمال مر بشر را ؛ در عالم بقا
او محال است ؛ با ثبوت حدوث دعوی قدس ؛ هر کس که کند از و ضلالت است پس
هر آئینه بشر را بر قدر استعداد خود و قابلیت خود بیش نخواهد بود استعداد و قابلیت
قسمت ازلی است سعی و کوشش بنده را آن مقدار ظاهر شود که قسمت شده
است همین بیش نیست اما چه چاره ای برادر دعا بزرگان اینست اللهم لا
مانع لما اعطیت اگر هژده هزار عالم جمع شوند چون خداوند جل و علا بنده
را مرتبه و محلی در دنیا یا در عقبی نهاده بود باز نتوانند گرد اعتقاد درین محکم کن و
باک مدار اگر کوشش بر در لهو آید اندرون خود صبر باشد و قصه ما دراز است جمله
بسر اشتد انرا چه نویسم در کار خود باید که صادق باشد در سعی کوشش بحکم شرع
جد و جهد نماید و درین آیه تامل کند قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم عزیزی گوید مثنوی خیالست اینکه بی شرع
و طریقت ؛ گشاده نیست هیچ راه حقیقت ؛ طریقت بی شریعت نیست
حاصل ؛ حقیقت بی طریقت نیست حاصل ؛ بیک دیگر تعلق هر سه

دارید کسی شان تفرقه کردن بسیار و بی نهایت و خاتمت بخیر باد آمین بسم الله
الرحمن الرحیم مکتوب بیست و یکم برادر اعز امام مظفر اعز الله محبته سلام و دعا
از کاتب حروف مطالعه کنند غرض آنکه مکتوب آن برادر مشتمل با دعا و بشارت رسید
مطالعه کرده شد و بر مقصود اطلاع یافته بحمد الله شکر برآن برادر واجب است
که تعلق نسبت آن برادر را چنانچه اوست بر وی نمودند تا از وی بکلی برید و بیزار شد و دشمن گرفت
و بریدن از خود و دشمن گرفتن از نفس بشارت است که حق سبحانه تعالی دلیل العمل
است بر گشاده شدن کار یار مردان که همه را فتح باب این بوده است که او را چنانچه
اوست بر وی نموده اند تا از خود بریده و برو پیوسته اند و آنکه نبشته بود که یکی
شیخ می گوید یکی مخدوم می گوید دیگری مرد دین می گوید یکی می گوید که برکت قدم فلان
کار شد ای برادر چون ترا چنانچه بود بتو نمودند اگر هزار چنین و چنین گویند چه بود
هرگز برآن فریفته نشوی پس الخیر کالمعاینه این دعا را آن محل بخوان اللهم اجعلنی
خیرا مما یظنون ولا تواخذنی بما یقولون واغفرلی ما لا یعلمون اهل معرفت را مدح
قدح خلق چه زیان که نزدیک ایشان مدح و قدح خلق هر دو یکی است نه ممدوح خلق
ممدوح است و نه مذموم خلق مذموم است پس خاطر این قسم فارغ دارد و بکار
خود باشد تا روز بروز مزید بود زینهار کاهلی کردن و حیلی نمودن نشاید در صحبت
آن برادر چندین کسان مشغول اند همه را زبان دارد و آنچه حق تعالی نصیب آن
برادر قسمت کرده است بالست لا ینقص و لا یزید چون چندین کسان بسبب آن
برادر در دین کار آمده اند باید که به نسبت ایشان کند آنچه کند و به نسبت ایشان بگوید
و بشنود و آنچه خود با حق تعالی دارد چنانچه عزیزی گفته با شیخ هوشیار باش با حق دیوانه
با عشق آشنا باش با عقل بیگانه و از خواجه یحیی معاذ رازی نیز منقول است که
در سکر گفته است در ملا گویم انی عبد الله و در خلا گویم انا دوست و در وحدت گویم انا من اهوی

راست میرود و این طریق پسندیده و مقبول همه است ارباب معرفت و اصحاب
بصیرت همه این گفته اند که بهر مقامی که برسی و بهر مرتبه که درآئی باید که مقلد شرع باشی
و دیگر آنکه مسعود مکتوب نوشته بود و رساله نیز فرستاده که در خلوت نوشته ام حاسدان
در کمین اند هشیار باید بود او را نیز هشیار باید کرد که این قسم ازین زمان مشهور شده است
چنانکه میشنود عاقبت بخیر باد والحمد لله دائما والله اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم
مکتوب بست و دوم مثنوی من پاک باز عشقم تخم غرض نکارم + پشت و پناه
فقرم پشت طمع نخارم + نے بند خلق باشم نے از کسی هراسم + مرغ گشاده بالم ترس
قفس ندارم + مکتوب آن برادر متواتر میرسد و مطالعه کرده میشود نیک موافق خاطر
و مقبول دل می آید مزید باد بلند همتی آن برادر بتقرایں احوال + بتقریر اقوال خود
معلوم شده مع هذا تاکیداً و تحریضاً به طلب الزیاده نبشته می آید ای برادر من فی المثل
اگر هر دو عالم را بر در تو آرند و گویند تراست هر تصرف که خواهی بکن و هشیار باش
تا وآنچه فوق دنیا و آخرت است محجوب نگردد و قطع طریق نشود همان گوید که عارفان
گفته اند بیت دنیاست بلا خانه و عقبی هوس آباد + ما حاصل این هر دو بهیچی
نستانیم + و از اینجاست که سلطان بایزید بسطامی که سلطان عارفان در عهد خود
بود قدس سره فرموده است لو اعطاک روحانیة عیسی و نجوی موسی و خلة ابراهیم
صلوة الله علیه فاطلب ما وراء ذلک فان فی خزائن غظیمة ما وراء ذلک کثیراً
هر آئینه چون مطلوب نامتناهی بود طلب نامتناهی بود پس رونده را که بقدم
نامتناهی می رود در هر زمانی مزید قوت بباید خواست تا از مرتبه که در آنست
برتر آید که به مرتبه فوق آنست اندر آید عزیزی اینجا گفته است که فرمان قل
رب زدنی علما حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه وسلم اشارت برین است
اینجا عقل خواهد که درآید در راه زهد گوید محدث را بزرده که قدیم اعلی برآمدن ممکن دیگر

واجب الوجود در آمدن راه نیست الحذر الحذر یا ایها الماء والمدر آخر نشنیدهٔ بیت در
جام نیاید این نبیذ سبحه + رو عشوه مخر که هشیار است :: اما عشق در گوش جان می‌گوید
لا تقنطوا من رحمة الله همین اظهار عشق در وجود از نسبت تر العشق فالسابقة للنا
و آتش سوزان سلوک در دل نهادن امر است تر ابطلب اینجا گفته است قطعه

برخیز ولا به عشق صادق	در راه طلب یکی قدم زن
بر بام فلک برای همت	بر سدرهٔ منتهی علم زن
وانگاه بعون حضرت او	بگذر ز حدوث بر قدم زن

واین خلافست میان عقل و عشق از آنست که در طور عقل تقسیم مستحیل و نا ممکن است
در طور عشق این تقسیم مستحیل نیست بلکه همه ممکن است از اینجا که عشق را یکرنگ میگویند یعنی نیز و یک
ادر رد و قبول منع و عطا جفا و وفا همه یکی است این دقیقه نگاه دار و حدیث برای
فخر الدین مکتوب فرستاده شده است و طاقه بالیده از سر خویش برساند و بعضی یاران که ایشان
را مکتوب نرسیده بود دل ماندگی می کردند ایشان را نیز نوشته شده است برساند جمله یاران
را سلام و دعا برساند این زبان پیری علیه کرده است و نظر فتور پذیرفته و دست نیز می لرزد برای
همه نوشتن نمیتواند عاقبت آن برادر بخیر باد و السلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب
بیست و سوم برادر اعز امام مولانا مظفر بر نفس کافر منصور باد سلام و دعا از کاتب
حروف مطالعه کند و در کار و بار خویش جد و جهد نماید تا روز بروز قدم در فقر بیش رود
که رتبهٔ از مراتب سالکان برآید انشاء الله تعالی کار در فقر مستقیم گردد چون کار در فقر
مستقیم گشت بی‌ثباتی و شراب مست گشت بی تخت و بی کلاه کیخسرو و کیقباد گشت ایست
گفت بیت ز ساقی و بی شراب مستم + بی تخت و کلاه کیقباد ام + فایده از منازل
السائرین فان قیل هل یوصف الله تعالی بالعشق ام لا و هل یوصف العبد
بعشق الحق ام لا قلنا اذا فرنا العشق بانه مجاوزة الحد بالمحبة فما الحق

لا یوصف مجاوزة الحد فلا یوصف بالعشق ولو جمع محاب الخلق کلهم لشخص واحد لم یبلغ ذلک
استحقاق قدر محبة الحق فلا یقال ان عبداً واحداً جاوز الحد فی محبة الله فلا یوصف الحق بانه
بعشق بهذا المعنی وهذا قول المشایخ ولکن اذا فسرنا العشق بانه مجاوزة حد العبد فی
محبة الله فهو حق وکذلک اذا فسرناه بانه مجاوزة حد العبد فی محبة الله له فهو حق ایضاً
ولیوصف الله تعالی بالعشق بهذا المعنی لیوصف العبد به بما ذکرنا حاصل این تقریر
این می آید که تجاوز از جانب بنده است که چون خداوند بنده را دوست داشت و
بنده از مقام بندگی تجاوز کرده بمقام محبی رسیده و خداوند بنده بنده را دوست
داشت بنده از مقام بندگی تجاوز کرده بمقام محبوبی رسیده در یحبهم و یحبونه این
معنی حاصل است تا هر دو یحبهم و یحبونه را عشق نام کرده است فایده
نزدیک محققان تمامت حروف مقطعات اشارت بعشق است در شرح اسماء
الحسنی مولانا حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه این در ده آورده است و در کتاب آنکه کتب نبشته اند و در
لایزال العبد یذکرنی حتی عشقنی و عشقته عاقبت در خاتمت بخیر باد بسم الله الرحمن الرحیم
مکتوب بست و چهارم ۲۴ بنام مظفر بعد از مطالعه سلام و دعا این ابیات خواجه عطار رحمه الله نظر کنند

ابیات سالک رحمت طلب ریحان را	پیش روح آید بصد دل روح خواه
گفته ای عکس خورشید جلال	پرتوی از آفتاب لایزال
هرچه در توحید مطلق آمده است	آن همه در تو محقق آمده است
چون برونی تو ز عقل و معرفت	نی تو در شرح آیی و نی در صفت
نیست بالای تو مخلوقی دگر	نیست بیرونی و مشتوفی دیگر

اگر تامل شافی کنند رموز و اشارات این ابیات بر قانون فهم کنند تا بدانند که بیرون از تو نیست
هرچه هست پس هرچه طلبی از خود طلب و اگر برین شاهد خواهی از قرآن بشنو و فی انفسکم
افلا تبصرون و ازین بیت نیز فهم کن فرد آدم اول سوی هر روزه شتافت

تا بجوز و راه نیافت او را نیافت۞ و آنکه گفت نیز همین است بیت آنچه تو گم کرده کز
کرده۞ هست اندر تو تو خود را پرده۞ نحن اقرب الیه من حبل الورید همین این
معنی است۞ آنکس را که اهل این معنی است اهل صورت را ازین ره گذر نیست تا
که گفت بیت این همه علم جسم مختصر است۞ علم رفتن براه حق دگر است۞ و دیگر
آنچه را هژده هزار عالم نه گفت و نفخت فیه من روحی مگر آدم را تا از ان سجود ملائکه
آمد و شایستهٔ خلافت گشت و گرنه آب و خاک را این مرتبه از کجا از انجا گفت
مثنوی خاک را چون کارها بالا افتاد۞ پیش آدم عرش در خاک اوفتاد۞ آسمان
و عرش عنصر چیست پوست۞ خاک را حق جمله را مغزی نکوست۞ از انجا قلم بشکسته
شد که راه بیجا بیچ است چنانکه گفت مثنوی چرخ می خواهد که این سر پی برد
او بسر کردی این سر که برد۞ گنج خود در گنج جانش بسته کرد۞ تا کسی آنجا
نیارد دست که چه بزیری عذر خواسته است بیت ای دریغا هر چه گفتیم هیچ بود دیده
کور دیدم هیچ بود عاقبت و خاتمت بخیر باد۞ فایده از تیسیر لطائف لبیان العابدین
شاه عمر والعارف یوثر بالمحبة غیره و یغیره من الطلب من الحق لنفسه شیئاً لا فی
الدنیا من المال والجاه ولا فی الآخرة من الافضال لانه ایضاً ذره بین لاقبال و
الاحوال والوصال کذا وصف الفقیر یکون مستغرقاً لکل ربه فایده المحبة توجب لتقدیم
مراد حبیبک علی محبوب نفسک فمن لم یؤثر محبوب ربه علی محبوب نفسه لیس من محبة
ربه و من علامت محبة التذوق فی الشوق الآخرة فایده ای برادر حق حضرت او ست
آنچه جز او ست باطل بود و باطل حق را کی قابل بود و حاصل این امر انست وجود حق
است و عدم باطل امکان که در میان وجود و عدم است از وجهی که بعدم دارد باطل
دار و وجهی که بوجود دارد حق است تو اگر میتوانی آتش محبت برافروز و آن والوجهین را
بسوز تا از در دوئی باز رهی فایده ای برادر ستم از برای تاکید محبت را بود

مشوق حاصل شود چه جای درخواست و پایه های برخاست فایده بر زبان از عالم
محبوب این خطاب بسمع جان هر یکی از عشاق میرسد یا ایها المسافر الی المشرق یا
ایها المبادر الی المغرب یا ایها الناظر الی العلی یا ایها المسارع الی الثری این تطلبها
انا ذا فایده ای برادر چون معرفت تو ترا ببد پیر ساخت قدر تو در عالم کرداند قطعه
ای روی تو پایه امانی + در هر دو جهان یکی نمانی + در عالم نیست جمع گشته + بی
هیچ شکی همه معانی + در همین مکانت چو بیچم + چو همین تو هست لامکانی + محبوب قلب کیم را
تو دیدی + در عالم خویشتن عیانی + تو خسرو عالم نشینی + تو راحت عالم جنانی
یک ره بگویم ای نکو رو + از عالم تو کرا بمانی + بی شبهه نظر دیار شبلی + یا در حدیث خود
توانی + بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب بست و نهم ۲۹ اعلام مظاهر سالک کند مشوق

ظلم و عدل و خوب و زشت و کفر و دین
گر جهان عقل را بهم هی

از جهان عقل برخیز و ببین
ذره عشق کند دست تهی

از رموز و اشارات این ابیات در باید فرق میان طور عشق و طور عقل نماید که در طور عقل
کاری دیگر است و در طور عشق کاری دیگر العشق جنون الهی آنچه بر عاقل بود بر مجنون بود
این مقرر است نیست که گفت رباعی این دولت بی دلی مهر ولی اشکوس نزل نخفتگان
منزل ندهند + در عالم عشق هرانچه بیدلان راست + یک ذره بصد هزار عاقل ندهند
و این بیت برین اشاره می کنند بیت صفت عاشقانست اینجا آمده فقیه نیم
که بشهرستان پرستان نتوان نماز کردن لا محاله عاشق بدن بود و تن بدل مخاطب نیست
این آیت است ازین قصه بیرون آمد جمله ابیات و کلمات که هر کسی را در بیابان افتاده
است چنانکه گفت بیت عاقلان را شرع تکلیف آمده است + بیدلان را عشق تشریف
آمده است آمده است چون عشق جنون الهی بود همین آمد و از کجا تکلیف از کجا مثل است
لیس علی المجنون حرج ای برادر از معلومات است که تکلیف و امر است به طور عقل و جود اگر

عمداً آنجا که طور عشق است عقل آنجا کجا این جمله که تقریر افتاده است مضمون این حدیث
است که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم منقول است ان الله لایواخذ العشاق
بما صدر منهم انچه از عاشق در وجود آید بروی نگیرند که عاشق بیدل بود و بی اختیار
بود و انچه کنند بی اختیار او در وجود آید و بی خواست او صادر شود و نیست که
گفت مثنوی کار عاشق اضطراری او فتد + وان ز فرط دوستداری او فتد +
لاجرم دیوانه را گرچه خطاست + هرچه می گوید بگستاخی رواست + هرچه در دیوانه
آید در وجود + عفو فرمایند از دیوانه زود + این جمله که تقریر رفته موافق علم است
و هم بزبان علم است هیچ اصلی منقوض نمیشود و هیچ خللی در فروعی هم نمی افتد اما
ازانجا که این سخنی دقیق است و ظاهرش منکر مینماید اهل ظاهر قبول نکنند لیکن
بر اهل بصیرت هیچ پوشیده نیست نهایت گشاده است پس اگر مستی کوران فهم بجنبد
انشاءالله ازان چه چنانکه گفت بیت مور اگر شکر نجنبد گو مجنب + کور خورشید از
نه بیند گو مبین والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب بیست و ششم قطعه +

آنرا که چنان جمال باشد	گر ناز کند حلال باشد
در عالم خویش عاشقانرا	گر بار دهد محال باشد
زو منع جمال خوب والله	نقصان نبود کمال باشد

و هو المعطی برادر عزیز امام مظفر اکرام الله بمحبته سلام و دعا از کاتب حروف
شرف منیری مطالعه کنند عرض آنکه مکتوب آن برادر رسید و مطالعه کرده شد شور و غوغا
بسیار بود امر اورا امام شبلی رحمة الله علیه را چون پرسیدند و ما صفت ابوابک گفت هم طلیم
ثم بیبارا ازین شور و غوغا چه سود کند لیس بباید بست زانکه درین حدیث نباید سوخت
و ماتم مصیبت خود باید داشت روش عطوفه ازان این قصه همین است تا در دنیا بود در ماتم اغراء
این بیت بوده چون از دنیا برون رفته اند با این حدیث با آن شده و بیرون رفته و از زور گریه شده

با این اندوه و با این حدیث بر خیزند و آخر نشنیده که درد چون درد موسی علیه السلام
نه و شوق چون شوق موسی علیه السلام نه و سوز چون سوز موسی علیه السلام نه و دعا
چون دعای موسی علیه السلام نه و سوال چون سوال موسی علیه السلام نه جواب چون
جواب لن ترانی ازین معنی گفت رباعی چون عاشق خاص راز حضرت + بر لوح
جواب لن ترانی است + ای دوست بدانکه در عشق + چونی و چرانی و شبانی است
چون دولت موسی علیه السلام با جلالت رسالت و شرف نبوت بیش نشد
ضرورت این توقع دیگر ترا در باقی باید کرد و باندوه و ماتم خود باید ساخت ای
برادر آنکه گفته است دردی باید بیست چه پنداری بر بهره است ازینجا گفت رباعی
زردردین همه پیران ره را + محاسنها چون دل خضاب است :: همه مردان دین را
زین بیت + جگرها تشنه و دلها کباب است + ای برادر چه گوئی محمد ﷺ را این بود
که در حضرت او را الا باید ازینجاست که عقل می گوید بیت در جام شما بادۂ بی خبر
ز دو عشوه مخر که بی شمار است :: الحذر الحذر ایها المادر والمدرا با عشق میگوید
بیت بکش جامی و دوسه از بادۂ عشق :: بزن دستی بگو معشوقه با ماست ::
و رکه بیهم و بیچون نه این سر پیدا است آنرا که در عالم عشق شیدا است ازینجاست که دیده
گفته است که این آئینه مقدسه مزامیر عشق است که مفهوم ازین آیه مراحل علم و صحو را
اگر حجابیست اما مفهوم همین آیه مراحل عشق را دیگر و آن عاشق است ای
برادر چون خلعت تجسیم و بیچونه با آدمی فرستاده آنکه آدمی عنصر عالم کون است
و پادشاه جهان امکان است اینست که گفت قطعه آنکس که بیافت وصل او را
در هر دو جهان بکام باشد + سلطان مع دو زندگیش + در عرف همین نام باشد + و سیلی نه
و نظر و ترشور افتاده بر شوادی این مقدار نوشته شد بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب
بیست و هفتم برادر اعز مولانا امام مظفر سلام و دعا از کاتب حروف مطالعه کنند

غرض آنکه مکتوب آن برادر شهر الدین رسانید مطالعه افتاد فریاد بسیار بود ای برادر
درین راه که قدم نهاده مردان در آن منزل در فریاد اند آخر نشنیده شعر قد تحیرت فیک
خذ بیدی + یا دلیل المتحیرین فیک + آنکه خواجه ابو العباس رحمة الله علیه گفته است
هر که ترا بشناخت و ما را از جان خود برآورده همین فریاد است ای برادر عجب وقتی بود
که از محبت چندان فریاد کنند که دوزخیان را هر دو رحمت آید بر تو بهشتیان را هم
رحم نیامده است چندان فریاد چیست ای برادر آتش دوزخ تن بسوزد و آتش
محبت جان بسوزد و شمشیر غازیان با جان کافران آن نکند که آتش محبت با جان
محبان کند بیت خاکی از مردم بماند یادگار + از وجود عاشقان خاکستری + چون
سنت این حدیث چنین رفته است لابد بباید سوخت و خاکستر باید شد به فریاد
نخواهند گذاشت جز رضا و تسلیم راه دیگر نیست جز سوختن و خاکستر شدن و اله المستعان
لا ینبغی ولا ینذر و الله اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب بیست و ششم امام مظفر
بشنو این دو حدیث هر دلی را که بنور خود منور گردانید آن دل بحق عین گشت خلوت
و عزلت او را مسلم شد بی تفرقه خداوند جل و علا در صفات بی شبهه صادق است اما اثر
آن صفت مظهر طالب مستعدی که مقتضای حکمت انیست تا آنجا ظاهر گردد دل آن برادر
مستعد شده بود ظاهر شد صفت سوم حقیقی انیست که در جمیع امور قلیلاً و کثیراً حیرة
او را پیش آید رجوع کند او بحق دگر نه تعدد و تکثر ثابت شود موسی علیه السلام را فرمان
بود اگر علف شور طلبی و یا نمک دیگ از من طلب اما در صفت عارفان آورده اند
که امام شبلی رحمة الله علیه را گفته اند که عارفان کیانند و صفت عارفان چیست
گفت صم بکم عمی در گفته نه اصفت ولکا فرون فقال لکا فرصم عن سماع الحق بکم عن
قول الحق عمی عن رویة الحق و العارفون صم بکم عمی عن غیر الحق نماز و روزه فرموده
من است الهام فرموده حق ست و بی شبهه فرموده حق مقدم بود

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مکتوب اول ای عزیز چون بروق شهود از حدائق تمام فیض یهدی الله لنوره من یشاء درخشیدن
گیرد و روائح وصول از مهب عنایت یختص برحمته من یشاء در وزیدن آید و ریاحین انس ریاض
قلوب بشگفد و بلابل شوق در بساتین ارواح بنغمات یا اسفی علی یوسف هزار دستان در
ترنم آید و نیران اشتیاق در کوانین سرائر شعله زنند و طیار افکار در دقائق عظمت از نغمات
طیران بی پر شود و محول عقول در وادی معرفت پی گم کنند و قواعد ارکان افهام از صدمه
هیبت در تزلزل آید و سفن عزائم در بحار و ما قدروا الله حق قدره برباح وهی تجری بهم
فی موج کالجبال در تیه حیرت فرو مانند و امواج دریای عشق هم یحبهم و یحبونه در تلاطم آید
هر یکی بزبان حال ندا کند که رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین سابقه عنایت
ان الذین سبقت لهم منا الحسنی در رسد و ایشان را بر ساحل جودی فی مقعد صدق در
آرد و در مجلس بستان الست بربکم رساند و مائده نعیم للذین احسنوا الحسنی زیاده در پیش کشند
کاس وصول از جام و سقاهم ربهم شرابا طهورا گردان شود و ملک ابدی و دولت سرمدی
و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا مشاهده گردد والسلام مکتوب دوم ای عزیز سالک طلب را اول
والذین جاهدوا فینا در آتش و یحذرکم الله نفسه بگداز و خالص کن تا شایان مهر لنهدینهم سبلنا گردد و در
بازار ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة او را از دستی باشند بدان [illegible]
بضاعت خالص برای الا لله الدین الخالص حاصل کنی و شاید که ز هی انا امرت المخلصون
از خطر عظیم بگشاید و از لوامع انوار افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه شعاعی بر
تو تابد و از دواعی ادعونی استجب لکم ندای قبول نوید آید و از تضیف قل متاع الدنیا قلیل با همت
بیرون نهی و از فراخ والاخرة خیر و ابقی عیب کشی و از نسیم نحن اقرب الیه من حبل الورید بوی سلام

جان تو رسد و شجرهٔ قلب انسان و آنرا آید و از باد خزان قل الله ثم ذرهم در بوستان
تجرید لا تقنع مع الله الها آخر بی برگ شود و برباح فصل بهاران الذین سبقت لهم
منا الحسنی و زیدن گیرد و از سحاب الله یجتبی من یشاء قطرات فیض فضل بارش کند
و اراضی ریاض قلوب از نباتات علمناه من لدنا علما سرسبز شود و اشجار بساتین
ارواح به ازهار و اثمار ان رحمة الله قریب من المحسنین بار ور گردد و عیون وصول
از چشمهٔ عینا یشرب بها المقربون ورود یابد و نسیم اقبال ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء بشارت رساند که الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون در رضوان
جنات نعیم ندا در دهد و صدا زند که کلوا و اشربوا هنیئا بما کنتم تعملون والسلام مکتوب
سوم ای عزیز از روز یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه بترس و از
محاسبه و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله اندیشه کن و چون اولئک
کالانعام بل هم اضل محجوب و از نسیانی مشغول مباش و سر در مراقبه فاذکرونی اذکرکم
فرو بر و دیدهٔ دل در مشاهدهٔ وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة باشاد نظاره کن
از نعیم و لکم فیها ما تشتهی انفسکم و لکم فیها ما تدعون یاد آر شاید که ندا داعی والله یدعوا الی
دار السلام در گوش هوش تو افتد و از خوابگاه غفلت انما الحیوة الدنیا لعب و لهو
بیدار گردی و در طلب درجات والسابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات
النعیم از سر قدم سازی و مرکب همت را از جان و دل تازی تا منشور الطاف
الله لطیف بعباده بهزاران اطباق بشارات لهم البشری در پیش آید و عساکر انه
لم یخرجوا السموات والارض همراه تو شوند با لشکر اعدای ان الشیطان للانسان
عدو مبین نبرد آزما گردی از دام هوای نفس که ان النفس لامارة بالسوء خلاص یابی
لوح دل را از لطائف اسرار و اتقوا الله و یعلمکم الله مرقوم گردانی مرهم روح
از خطایا ثر قسمهم یا آری و در فضای سلوک فاسلکی سبل ربک ذللا

بجناح شوق بپرواز آید و از اثمار انس در بساتین ثم کلی من کل الثمرات محظوظ گردد
و آئینهٔ سر از لوامع انوار تجلیات همه صفت نور گردد و سر تولج الیل فی النهار کشف
شود و روضهٔ ضمیر تو از امطار مراحم و نزلنا من السماء ماء مبارکا فانبتنا به جنات و حب
الحصید همچو باغ ارم سرسبز گردد و رموز فاحیینا به بلدة میتا مر ترا فهم شود و استماع
فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید از پیش تو بر درند و تو در مشاهدهٔ کما
اوقربانی گاهی در دریای نیازی ان الله لغنی عن العالمین فرو شوی و از
سموم هیبت افامنوا مکر الله در گرداب حیرت سرگردان مانی و گاهی از نسیم
لطیف و لا تیأسوا من روح الله در گلشن تحمید چون عندلیبان از سر شوق ترنم آئی
و از غلبات وجد نغمهٔ انی لاجد ریح یوسف برکشی و چو برادران ملامت پیش آید
و گویند تالله انک لفی ضلالک القدیم چون تاثیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا سر گرد
همه با هزاران عجز و نیاز درخواست کنند که و استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین و از
سر صدق و اخلاص برخوانند لقد اثرک الله علینا و تو در مقام مناجات آئی و زبان
حال گوئی رب قد اتیتنی من الملک و علمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموات و الارض
انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین مکتوب چهاردهم ای
عزیز پیش ازین تغافل کردن و بمحبات دنیا مغرور بودن نه دلیل سعادت بود و مکر خطا
ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة بگوش هوش تو رسیده و از وعید من کان فی هذه
اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا خوفی نداری و از تهدید اقترب للناس حسابهم و هم
فی غفلة معرضون هیچ اندیشه نمی کنی و از توبیخ من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و
ما له فی الاخرة من نصیب هیچ یاد نمی آری و از تنبیه فاما من طغی و آثر الحیوة الدنیا فان
الجحیم هی الماوی هیچ انتباه نمی گیری تا چند در مهد غفلت سرگردان مانی و در تیه شهوت
بسان لاشی باشی دمی در روضهٔ توبوا الی الله رسی و در محراب انیبوا الی ربکم توجه

اگر فی بلسان صدق و اخلاص میخوان که انی وجهت وجهی للذی فطرت السموات والارض حنیفا
و ما انا من المشرکین تا نفائس اسرار هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیات
از خزائن الطاف ان الله غفور رحیم بر تو مکشوف گردد و بیک عنایت چنین بشارت
رسانند که الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و بمدارج معارج ثم من قتنا و عروج باشد و
منادی اقبال بزبان حال ندا کند که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف
علیهم ولا هم یحزنون بمقصود برسی ای عزیز قلب سلیم تا برموز فاعتبروا یا اولی الابصار
اطلاع یابد و عقل کامل باید تا دقایق اسرار سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم ادراک
کند و یقین صادق باید تا شواهد معرفت و ان من شئ الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون
تسبیحهم بعین قلب مشاهده نماید و داعی حق آن را که و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب
اجیب دعوة الداع اذا دعان بجان مشتغل شود و از زجر افحسبتم انما خلقناکم عبثا
و انکم الینا لا ترجعون متنبه گردد و از خواب غفلت یلهیهم الامل فسوف یعلمون بیدار
شود و بعروة الوثقی ما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر چنگ در زند و به سلسله ففروا
الی الله سوار شود و در باغ معرفت و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون مردانه بنواحی راید
اگر گوهر مطلوب بچنگ افتد فقد فاز فوزا عظیما و اگر جان در طلب بر آید فقد وقع اجره علی الله

مکتوب ششم ای عزیز چون شموس معارف از مطالع سموات اسرار طلوع کند و اراضی قلوب
بنور الهدی منور گردد که و اشرقت الارض بنور ربها و غطای ظلام حجاب نیست پیش بصائر عقول
مرتفع گردد و در بهار فکشفنا عنک غطائک نواظر افهام از مشاهده لوامع انوار عالم قدس
از غیرت چشم باز ماند و خواطر اذکار از مکاشفه تجلی اسرار عالم ملکوت در تحیر شود و حیران در
بوادی طلب سرگردان کند و غلبات شوق در باطن انس بخشد و منادی ان الله لذو
فضل علی الناس ندا کند و بسلوم (؟) انتها گفته و چون بنکته سر سعیت مطلع گردد هستی خود را گم کند
ولا تجعلوا مع الله الها آخر در دریا نیستی لیس لک من الامر شئ فرو شود تا گوهر توحید را بچنگ آرد

وامواج عبرت از بحر محیط عظمت در اندازد و از هیبت هرگاه خواهد که برکنار آید در گرداب حیرت
افتد و بگوید یا الٰهی ظلمت نفسی فاغفرلی تا مرکب امداد الطاف حملناهم فی البر و البحر
در رسد و او را بساحل جودی لطف نصیب برحمتنا من نشاء فرود آرد و مفاتیح خزائن
اسرار عنده مفاتح الغیب بدو سپارد و برموز اشارات ان الی ربک المنتهی اطلاع بخشد پس
بداند که فاوحی الی عبده ما اوحی چه باشد و لقد رای من آیات ربه الکبری چه معنی دارد
مکتوب هفتم ای عزیز چون عساکر جذبات عنایات الله یجتبی الیه من یشاء بولایت در
تازد و طوایع نفوس اماره را بالهام ریاضت و جاهدوا فی الله حق جهاده متواضع و
مذلل گرداند و جابره هوائیه را در حجره تقوی بسلاسل مجاهده در کشد و فراعنه انانیه را
باغلال اطیعوا الله و اطیعوا الرسول مقید سازد و اعمال ارادات و اختیارات
را بتادیب و من یعمل سوء یجز به سزا دهد و آئین رسوم و عادات و قواعد ارکان
البعض و ظلمات را بکلی از میان بر دارد و منادی حال بزبان صدق مقال ندا
کند که ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة چون عرصه صفای
قلوب از لوث شوائب اکدار و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مصفا گردد
و حدایق از نسائم الطاف من یهدی الله فهو المهتد سرسبز و معطر و مروح شود و صفحات
اوراق سراسر از نقائش رقوم لطایف اولئک کتب فی قلوبهم الایمان مرقوم گردد
و مشکات ضمائر از لوامع انوار والله متم نوره مراة لیارقی نمود شود و لوم تبدیلا الا
صفت حال او گردد و در روشنی اشواق چون بهار منشور در رهوا شود و زبان صدق گوید
کو و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب اسرافیل عشق صور دمد که نفخ فی الصور
فصعق من فی السموات و من فی الارض بظهور آید مبشر اقبال لا یحزنهم
الفزع الاکبر در رسد و البشارت را تلقیهم و لیا بهن فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر گوی
شود و در رضوان باشارت بشریٰکم الیوم پیش آید و ابواب جنات نعیم را بگشاید و بگوید سلام علیکم

علیکم فادخلوها خالدین وقالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوأ من الجنة
حیث نشاء فنعم اجر العاملین وتری الملائکة حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم و
قضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین مکتوب شصتم ای عزیزی از عالم غرور دلا قطع
کنم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور عبور کن تا از منازل اهل حضور که تعرف فی وجوههم
نضرة النعیم یاد آرتا مگر بوی از نفحات بوستان فروح وریحان وجنة نعیم بمشام جان تو
رسد و جرعه از جام جهان نمای یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک در کام جان تو ریزند
و دقایق اسرار لقد جاءک الحق من ربک بر تو مکشوف شود و بر بساط تفرید ولا تدع من
دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک بسامع انس نحن نقص علیک احسن القصص فسانه
شاهد و مشهود استماع کنی وگاهی التذاذ نغمات خطاب فبشر عبادی الذین یستمعون
القول فیتبعون احسنه از غایت شوق در طرب آئی وگاهی از صدمات سطوات هیبت
فاستقم کما امرت ومن تاب معک سر در مراقبه حزن در کشی گاهی بحبل المتین اعتصموا بحبل
الله جمیعا چنگ در زنی وگاهی در فتراک وما النصر الا من عند الله در آویزی وگاهی در دریا
سلسله رحمتهم من حیث لا یعلمون غرقه شوی وگاهی بر ساحل لطف الله الرؤف الرحیم گذر
کنی و از حدایق فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا اثمار رحمتی و از انهار لکل درجات مما
عملوا آبیاری اخلاص اعتراف نمائی و در ظل سدره ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین
لا شریک له قرار گیری و از مائده نعیم من اوفی بعهده من الله فاستبشروا برخوری و از منادی فضل
بدل الله شنوی که یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون مکتوب شصت و یکم ای عزیز چون هنگام
نزاهت تن مسامع قلوب در رسد لذائذ استماع نغمات خطاب الست بربکم را یاد آرد و سکرات قالوا
بلی را تذکره کند و عندلیب اخوان با آواز حزین نغمه یا اسفی علی یوسف بر کشد و بربط کروبیان ترانه
وابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم نواختن گیرد و طنبور فراق نوای انما اشکوا بثی وحزنی الی الله
را با آهنگ فصبر جمیل فرو داشت کند و برقات جذبات شوق در فضا سموات سر از گریبان لمعات در آید

وانوار عیون بصائر عقول را منطمس گرداند که کاد سنا برقه یذهب بالابصار قطرات عبرات
از سحاب اعین ارواح چندان متقاطر گردد که اراضی قد روعه من یرید حرث الآخرة نزدله
فی حرثه از نباتات وعدکم الله مغانم کثیرة مخضر شود وحدائق آمال ومن یتوکل علی الله
فهو حسبه بنفحات روائح ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا سرسبز ومروح
گردد واغصان نهال بشارت ثمار انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب در بهزار
آید ومنادی ربک الغفور والرحمة ندا کند که ان هذا لرزقنا ماله من نفاد والله اعلم
بالصواب مکتوب دهم ای عزیز از داعی شهوات ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل
الله اعراض کن واز مواطن غفلت ولا تطع من اغفلت ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا
بیرون آئی واز صحبت اهل قسوت فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله گوش هوش استماع
کن وبه تنبیه ایحسب الانسان ان یترک سدی از خواب غرور لا یغرنکم بالله الغرور
بیدار شو واز مقامات اهل حضور که رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله خبر او باز
پرس واز سرا کعبه مقصود از سر قدم سازد در بادیه انقطاع وتبتل الیه تبتیلا بار او تجرید
قل الله ثم ذرهم وراحله تفویض افوض امری الی الله بار فقالوا اهل صدق کونوا مع الصادقین
مسافر شو واز مساکن زخارف دنیا که انا جعلنا ما علی الارض زینة لها عبور کن واز سبیل
مهالک انما اموالکم واولادکم فتنة پرهیز سلامت بگذرد واز مناهج مسالک هدی که
ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا راهی پیش گیرد بلسان امن یجیب
المضطر اذا دعاه بالتضرع وزاری برخوان که اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین
انعمت علیهم یا بشیر القدیم الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون با
بشارت تحیت سلام قولا من رب الرحیم پیش آید وبر جنیب نصر من الله وفتح
قریب وبشر المومنین سوار کنند وبجنات نعیم خلد فانقلبوا بنعمة من الله داعی
شود ونسیم عنبر وصال از هر طرف در وزیدن آید وا قدح شراب محبت را

بابادی سعادت غیب گردان شود و شاهد شود آنهنگام ان هذا کان لکم جزاءً و کان
سعیکم مشکورا بر کشد و منادی انس فسانه کلم الله موسی تکلیما آغاز کند و دیباچه فلما
تجلی ربه للجبل جعله دکا از کتاب وجود فرعون بسائر اسکرات حالات موسی صعقا بر
خواند و آثار مشاهدات وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة را معاینه کند بعجز معترف آید
باز بزبان حال گوید که لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر

مکتوب دوازدهم ای عزیز تا جبهه اضطرار بر خاک نیاز ننهی و از سحاب یقین باران
حسرت نباری بوستان عیش تو هرگز از نباتات طرب سرسبز نشود و گلستان امید
بریاحین مراد بارور نگردد و اغصان صبر باوراق رضا در یاحین انس و ثمرات
قرب و ان له عندنا لزلفی و حسن مآب شاداب نگردد و به کمالیت نرسد و عندلیب
قلب [illegible] شوق در ترنم نیاید و بهما غوا و ما تجد انی ذاهب الی ربی سیهدین از
قفص ام للانسان ما تمنی در پرواز نشود و از فضای لا تمدن عینیک الی ما متعنا
ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه عبور نکند هرگز بسدرة فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر نرسد و از اثمار اشجار لهم ما یشاؤن عند ربهم هیچ برنخورد و از
بوستان و الله عنده حسن المآب بوی بمشام جان نرسد و از گلزار الیهم [illegible] ربهم
عند ربهم و هو ولیهم بما کانوا یعملون هیچ برخورداری نیابد مکتوب دوازدهم
ای عزیز خود را از کارخانه المال والبنون زینة الحیوة الدنیا بیرون آور و دست
همت از کارگاه شغلتنا اموالنا واهلونا کوتاه کن و از حضیض صحبت واماندگان
غفلت که نسوا الله فانسیهم انفسهم پای همت بیرون نه و رستم وار رخش طلب در میدان
عشق بتاز و گوی سبقت والسابقون السابقون اولئک المقربون بچوگان
استقامت و استقیموا [illegible] بربای آن گاه اولئک علی هدی من ربهم و اولئک
هم المفلحون در رسالت شاید که بیابی دولت و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم

به بروج کمال که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی عروج کند و نور رضیت لکم الاسلام
دینا در لمعان آید شواهد آثار افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه بر
مشارق لقد جاءک الحق من ربک عین الیقین مشاهده شود بر دقائق و فی الارض
آیات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون مطلع گرداند و بر رموز و اشارات فانها لا تعمی
وجه الله مجرب بخشد و ریاح فیض انا ارسلنا الریاح لواقح و روائح فضل لنهدینهم سبلنا
من نشاء از مهب عنایت الله لطیف بعباده در بستان انا لا نضیع اجر من احسن
عملا در وزیدن آید و اشجار ریاض ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون
با وراق شهود و اثمار تجلی سرسبز و باردار گردد و نتائج وصول ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء از شوائب خیال والله ذو الفضل العظیم در بیدار قلوب جاری شود
مخبر چنین بشارت رساند الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن
ودا و مبشر اقبال چنین بشارت دهد که یا عباد لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون
در رضوان از دیار بلدة طیبة و رب غفور با تحفت تحیات سلام قولا من رب رحیم
رسید و ابواب وصول باز کند و مائده لهم رضی الله عنکم در پیش کشد و بگوید
ولکم فیها ما تشتهی انفسکم و لکم فیها ما تدعون نزلا من غفور رحیم ما صحوب
بانزدهم [illegible] نفسی سلیم تا ندا [illegible] قد افلح من زکاها و قد
خاب من دساها [illegible] لوامع انوار قلب که لا ینفع مال و لا بنون
الا من اتی الله بقلب سلیم اقتباس نور کند و از روائح نفحات نفخت فیه
من روحی [illegible] مشام [illegible] و دقائق مکنونات و [illegible]
و حقی [illegible] اتقوا الله و یعلمکم الله [illegible] الیقین کسب کند
سر رموز و اشارات قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم
الله [illegible] جام [illegible] ○

بعبیر مشام جان ایشان رسد و با وراق شود و نحن اقرب الیه من حبل الورید
الطیار صلاح از قفس اشباح در فضای عالم قدس ببال شوق در پرواز شود
و آشیان قدیم یاد آرد و الهواء الطباق سافات کلمح البصر پس پشت انداز د و
و کریه انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض مرکب مطالب ایشان
صدق یوم ینفع الصادقین صدقهم در میدان اولئک الذین هدی الله فبهداهم
اقتده در تازد و چون سر صدقهم انما تولوا فثم وجه الله در رسد از دار مقعد
صدق عند ملیک مقتدر خبر بدو رسد و در دریای محیط و ما قدروا الله حق قدره
پیش آید و از تلاطم امواج فاستقم کما امرت و من تاب معک ولا تطغوا در لجه
حیرت فرو ماند و بلسان اضطرار ندا کند که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من
الظالمین و منادی ربک الغفور ذو الرحمة ندا کند که اعتصموا بالله هو مولکم
فنعم المولی ونعم النصیر و امداد الطاف هو الذی یسیرکم فی البر والبحر در
و سیاحل النجات ان الله لذو فضل علی الناس ولکن لا یشکرون و ایشان
در رضوان سلام لهم عندنا لزلفی و الله عنده حسن المآب باشارت سلام علیکم
بما صبرتم در پیش آید که گویند ذلک هدی الله یهدی به من یشاء و من یضلل
فما له من هاد مکتوب [illegible] ای فرزند یک نگاه به فلکی افلم ینظروا
الی السماء فوقهم کیف بنیناها در شو و به بدائع قدرت احدیت نگاه کن که
در بدائع و لطائف زیناها و ما لها من فروج چه مندرج است یعنی به بصر
بصیرت مطالعه کن و در حدائق غرایب والارض مددناها دیده فکرت
بگمار و اشکال و القینا فیها رواسی به نظر عبرت نظاره کن و از اغصان اشجار
ریاض و انبتنا فیها من کل زوج بهیج ثمرات تبصرة و ذکری لکل عبد منیب بچین و
ظلمات [illegible] نزلنا من السماء ماء مبارکا [illegible] و یا دی

خاتمة الطبع

طالبان اسرار سرمدی و خواہان انوار محمدی را مژدہ باد کہ درین ایام میمنت
التیام کلام خجستہ انضمام سراپا الہام فیض تمام مفید خاص و عام حصول
متاع دنیوی را عمدہ ذریعہ و وصول مایہ اخروی را اعلیٰ وسیلہ از بہر بہترہا
بہتر بہتر ذخیرہ دولت جاودانی یعنی مکتوبات جوابی سلطان العارفین
زبدۃ الواصلین عمدۃ الکاملین حامی دین متین حضرت شیخ شرف الدین
یحییٰ منیری و مکتوبات میر میران پیر پیران قبلہ منتہی و کعبہ مرادی غوث الاعظم
دستگیر دو عالم محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی سید العارفین وارث الانبیا
والمرسلین شیخ الشیوخ حضرت سید محی الدین عبد القادر گیلانی الملقب
بہ پیران پیر رحمۃ اللہ علیہما در مطبع فیض منبع منشی نول کشور صاحب
واقع بلدہ کانپور بسرپرستی امیر با توقیر ذی المجد والمحاسن عالی القاب
عالیجناب منشی پراگ نراین صاحب رای بہادر مالک مطبع دام اقبالہم
باہتمام کامل منشی بھگوان دیال صاحب عاقل ایجنٹ مطبع بار سوم
بماہ دسمبر سنہ ۱۹۱۰ع حلیہ طبع در بر کشید

آثار مختصر منظوم - ذکر علامات قیامت -

صبح کا ستارا - حالات قیامت وبہشت ودوزخ از مولوی عباس علی -

قیامت نامہ وبہشت نامہ از مولوی فیاض الحق -

آثار قیامت -

قیامت نامہ مسمی بہ آئینہ نشوز - از مولوی شمس الدین احمد بہادر اکسٹرا اسسٹنٹ کمشنر بارہ بنکی -

تحفہ درود ملقب بہ خیر الکلام از مولوی منظور احمد صاحب -

رسالہ کسب الانبیا - از مولوی ظہور الحق

مجموعہ نوشتہ عقیدے ورد وظائف اسمائے الہٰی واسمائے رسالت پناہی -

مجموعہ نو دو نہ نام بارتیا لیے شامل چھ رسالہ (۱) دعائے (۲) قصیدہ بردہ (۳) قصیدہ بانت سعاد (۴) قصیدہ سو شیہ (۵) دعائے سریانی (۶) قصیدہ حضرت اویس قرنی -

انوار محمدی - مع نقشہ شجرہ فرق قدسیہ وچریہ وغیرہ از مولوی محمد امیر اکبر آبادی -

شرح چہل حدیث - از مولوی امیر علی

مجموعہ وفات نامہ - شامل پانچ رسالہ (۱) وفات نامہ (۲) قصیدہ نہایہ (۳) قصہ حضرت بلال (۴) قصہ حضرت دائی حلیمہ

(۵) حلیہ شریف معروف بہ نبوت نا -

مولد شریف شہید کلاں - از مولوی غلام امام شہید آلہ آبادی -

ایضاً خورد - مصنفہ -

مولد شریف عزیزیہ - از حافظ عبد العزیز

مولد شریف جدید - از مولوی احمد خاں صوفی -

زیور ایمان مولد شریف - روایات مستورات کی زبانی از مولوی محمد انور علی -

مولد شریف عربی - باترجمہ اردو از مولوی سلامت اللہ -

مولد شریف مع فضائل چار یار مطبوعہ مطبع گلشن محمدی واقع لکھنؤ -

نصرت احمدیہ فی رد قول النجدیہ در ثبوت محفل میلاد شریف از سید احمد علی -

مجزی المشہرین - تردید مختصر شمالی دیگر از مذہب وہابی از مولوی محمد سعد الدین برایونی -

منظر المیلاد و مولد شریف منظوم از شیخ نور علی تخلص عاقل -

شمس الضحٰے فی میلاد المصطفٰے مولد شریف از مولوی حبیب اللہ -

مجموعہ میلاد مصطفوی شامل تین رسالہ (۱) میلاد مصطفوی - (۲) وظائف المومنین (۳) مشکریہ دربیرہ نبابر مذہب امامیہ مصنفہ سید فرزند صاحب رضوی

فہرست کتب

حدیقۂ میلاد - حال متبرک ولادت حضرت
غوث الاعظم -
نسب نامۂ رسول - حال بعثت سے
وفات مبارک تک -
نور نامہ و شمائل نامۂ نور محمدی اور شمائل
کا ذکر از مولوی عبداللہ -
خدا کی رحمت حال پیدائش رسول اعظم از
مولوی سلامت اللہ -
مولود شریف - برزنجی مصنفہ محمد عبدالغنی شاہ
قادری -
رسالہ زبدۃ الاذکار - از مولوی غلام عبد مرحوم
گوپاموی دربیان مولود شریف سید الابرار -
ریاض الانوار مولود شریف از تصنیف
محمد بشیر صاحب
رسالہ عقیقہ - جسمین مسائل عقیقہ مولود کے
مفصل مرقوم ہین باضافہ طریقہ تربیت اطفال
دافع الاوہام فی محفل خیر الانام دربارۂ
دفع شبہات مانعین مولود شریف رسول کریم
مولفہ مولوی حافظ عبدالسمیع -
انوار ساطعہ ... - مولود المحبوب ...
اعلی درجہ کا مولود شریف جسمین حلیہ شریف ...
بحوالہ روایات کتب صحیحہ معتبرہ واجب التسلیم مثل
مواہب اللدنیہ و روضۃ الاحباب و مدارج النبوۃ
وغیرہ مولوی عبدالسمیع بیدل -
... مصنفہ منشی سید عباس حسین صاحب

عادۃ الانسان فی آخرۃ الایمان
مصنفہ حاجی محمد دارات امیر صاحب
اسرار غوثیہ و فضائل غوثیہ بہ نظم البدل
مولود شریف کا بحر اور منشی ظہیر الدین بلگرامی -
شمائم فضائل البتول از منشی امیر احمد -
سرور القلوب فی ذکر المحبوب -
سراپائے سید المرسلین بطور مسدس
از مولوی محمد عبدالرزاق تخلص براسخ -
ہدیہ مہدویہ - بہ تردید مذہب مہدوی -
گلدستۂ محسن شامل چار رسالہ (۱) رسالہ
صبح خیر البشر (۲) گلشن نعتیہ (۳) صبح تجلی -
(۴) سراپائے رسول از مولوی محمد محسن -
خمسۂ محمدیہ - در فضائل پیغمبر خطمی مآب از مولوی
نجم الدین نجم -
مجموعۂ نسیم جنت - شامل چار کتاب (۱)
نسیم جنت (۲) قصیدہ نعتیہ (۳) خیابان فردوس
(۴) فضائل درود از مولوی محمد کافی -
سبیل الجنان ترجمہ اردو - تکمیل الایمان
مترجمہ میر علی مخلص میر -
قلائد دارین از تصنیف جناب مولوی
قطب الدین صاحب بہادر دہلوی - کاغذ
یہی یہ رسالہ آداب آموزی معاشرت شرعی
مین نہایت مرغوب ہی - اسکے مطالعہ سے
طریق شریعت بخوبی معلوم ہو سکتا ہے -